

سرمقاله

## "گلوله‌ها در سوریه ترس را کشته‌اند" و

### هراس جمهوری اسلامی

... باید به ماهیت طبقاتی یکسان دو رژیم سوریه و ایران به مثابه مظاهر برجسته حکومت‌های وابسته به امپریالیسم در منطقه خاورمیانه توجه کرد و فهمید که تضعیف و سرنگونی انقلابی هر یک از این رژیم‌ها در بستر قیام انقلابی توده‌ها به منزله سقوط یکی از دژهای ضد خلقی سرمایه داری جهانی و قدرتهای امپریالیستی در یکی از مناطق استراتژیک دنیا بوده و به این اعتبار موجب تضعیف جبهه عمومی امپریالیستها و مرتجعین در مقابل طبقه کارگر و توده‌های تحت ستمی می‌گردد که برای رهایی از قید سلطه امپریالیسم و ارتجاع در سنگرهای مختلف بر علیه این رژیم‌ها می‌جنگند. به این اعتبار هر گونه پیشروی و موفقیت مبارزاتی توده‌های تحت ستم سوری بر علیه دیکتاتوری حاکم بر این کشور یک موفقیت مبارزاتی برای تمامی خلق‌های تحت ستم منطقه و از جمله ایران می‌باشد.....

صفحه ۲



گرمای یاد خاطره تمامی جانباختگان قتل عام زندانیان سیاسی توسط  
حکومت جمهوری اسلامی در سال ۶۷

خاوران در تابستان ۶۷



تجمع خانواده‌های دلیر زندانیان سیاسی و جانباختگان سال ۶۷ در گلزار  
خاوران در سال ۸۷

## مصاحبه با رفیق سیامک در باره کتاب "یاد رفیقان را گرمی بداریم!"

... در زمان انتخابات، حزب توده رهنمود می‌داد که به خلقی رأی بدهید. و با به خلق کرد می‌گفت "ضدانقلاب" و "وابسته به غرب". اکثریت فرصت طلب هم که در همکاری با اطلاعات رژیم از حزب توده سبقت می‌گرفت. شرکت این دو جریان در جنگ ارتجاعی (ایران و عراق) و با شرکت اکثریت در سرکوب سرداران در امل، و همکاری هر دو جریان (حزب توده و اکثریت) با لاجوردی خون آشام، و با شعار اکثریت "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید!". البته همه خیانت‌های این دو جریان از وابستگی آنها به حزب به اصطلاح کمونیست شوروی سابق نشأت می‌گرفت و چون در راستای منافع توده‌ها نبودند. در هر لحظه منافع بلوک شرق برای آنها مهم بود. درکل، ما حتی بیشتر از این که مواظب باشیم که اطلاعاتی‌های رژیم ما را شناسایی نکنند، مواظب بودیم که افراد توده‌ای و اکثریتی، ارتباط‌های تشکیلاتی ما را لو ندهند. چون من با چشم خود دیدم که اکثریتی‌ها و توده‌ای‌ها داشتند به بسیجی‌ها آموزش کار با اسلحه می‌دادند. به عنوان مثال، یک روز توده‌ای‌ها و اکثریتی‌هایی را که کاملاً می‌شناختم، در یکی از میدان‌های فونبال همدان دیدم که داشتند به جوانان بسیجی آموزش تیراندازی می‌دادند.....

صفحه ۶

## "آلترناتیو" یا ایجاد سر درگمی

... به تازه‌گی نشریه‌ای به نام "آلترناتیو" با نام و عکس رفیق کبیر حمید اشرف و با عنوان "حمید اشرف آمیزه سرود و فلز" منتشر شده است که در درجه اول توجه را به خود جلب می‌کند، اما با یک مرور سریع در این نوشته و سایر مندرجات این نشریه، طولی نمی‌کشد که خواننده متوجه می‌شود که "آلترناتیو" آن طور که ادعا می‌کند، یک نشریه چپ رادیکال و تریبون برای بزرگداشت یاد و راه فرزندان انقلابی و کمونیست خلق نیست، بلکه کوششی برای تخریب جنبش چپ انقلابی و جریان جنبش کمونیستی با ادعا و ظاهری "حمایت‌کننده" از آن است. برای آن‌هایی که از دور و نزدیک، دستی بر آتش داشته‌اند روشن است که همه مطالب این نشریه در واقع تحریف تاریخ و بنیان‌های نظری سازمان چریک‌های فدائی خلق هست.....

صفحه ۱۱

## آتش! این چیزی ست که از این

### پس تحویل خواهید گرفت!

... شعله‌های شورش جوانان بریتانیا با زور و تهدید و سرکوب پلیس ظاهراً خاموش شده، اما عوامل اساسی بروز این حوادث یعنی فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب و در یک کلام شکاف‌های فزاینده طبقاتی بر جای خود مانده و این عوامل با تداوم وضع موجود بدون شک هر چه بیشتر رشد خواهند کرد. نشانه این واقعیت در یکی از پیامک‌هایی قابل رؤیت است که در سیستم‌های تلفن، و شبکه‌های اجتماعی این روزها بنسبت در بین جوانان مناطق محروم بریتانیا دست بدست می‌گردد. پیامک مزبور که در خطاب به مقامات حاکم می‌باشد، عبارت از این است: "آتش! این چیزی ست که از این پس تحویل خواهید گرفت!".....

صفحه ۹

## در صفحات دیگر

### • اتویی "انتخابات موکراتیک"

در جمهوری اسلامی! ..... ۱۳

• پیاد شهدای گمنام (شعر) ..... ۱۳

• شورش جوانان انگلیسی ..... ۱۴

• جدال با خاموشی ..... ۱۵

• دانشجویان، بردگان سرمایه! ..... ۱۹

• طغیان جوانان انگلستان و

جمهوری اسلامی ..... ۱۹



## "گلوله ها در سوریه ترس را کشته اند" و هراس جمهوری اسلامی

تحولات ماه های اخیر در سوریه و سرکوب سبعانه جنبش توده های به پاخاسته برای آزادی و دموکراسی توسط حکومت بشار اسد، و برخورد و واکنش سران رژیم با این تحولات، به بستری برای افشای هر چه بیشتر ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی بدل شده است.

برکسی پنهان نیست که مقامات رژیم وابسته سوریه چندین ماه است که با وحشی گری تمام شهرهای سوریه را به مسلخ گاه زنان و مردانی بدل کرده اند که با فریادهای "مرگ بر اسد" و "آزادی"، برای کسب حقوق عادلانه شان به قیام برخاسته اند. در این میان، افکار عمومی در سطح منطقه و در سطح بین المللی اقدامات جنایتکارانه بشار اسد و رژیمش بر علیه توده های سوری را محکوم کرده و نسبت به حمام خونی که رژیم سوریه ۶ ماه است در این کشور براه انداخته ابراز انزجار می کنند. اما درست در چنین شرایطی است که مقامات رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و در راس آنها رهبر این رژیم با رسوایی تمام از ضرورت حمایت از رژیم اسد به هر قیمت، فعالانه حمایت کرده و در عوض حرکت آزادیخواهانه توده های سوری را "فتنه"، "حرکت انحرافی" و "توطئه اسرائیل و آمریکا" می خوانند. در این حال گزارشات متعددی که از شرکت مستقیم پاسداران ضد خلقی جمهوری اسلامی در سرکوب توده های به پاخاسته سوری منتشر شده و همکاریهای تکنیکی مقامات جمهوری اسلامی با دستگاه سرکوب دولت سوریه، منجمله کمک به شنود تلفنهای موبایل شرکت کنندگان در تظاهرات، و بالاخره توقیف ۲ محموله سلاح ارسالی از سوی جمهوری اسلامی در جریان بحران اخیر از راه ترکیه برای رژیم بشار اسد، همگی از نقش مستقیم رژیم جمهوری اسلامی در قتل عام مردم سوریه و سرکوب جنبش آزادیخواهانه و دموکراتیک توده ها در این کشور برده بر می دارند.

درست با مشاهده نقش ضد خلقی جمهوری اسلامی در سوریه است که این روزها، آتش زدن پرچم جمهوری اسلامی و شعارهای "نه ایران، نه حزب الله" در جریان جنگ و گریزهای تظاهر کنندگان سوری با ارتش این کشور، به یکی از پدیده های دائم در حرکات اعتراضی و حق طلبانه مردم سوریه بدل شده است.

در چارچوب این اوضاع و احوال، برخی بلندگوهای تبلیغاتی رژیم با اشاره به اهمیت موضع گیری جمهوری اسلامی در مورد تحولات سوریه، در حالی که خود در طول ۳۲ سال گذشته، همواره تیغ خشم توده های بجان آمده ایران را بر گردن خود و رژیمشان احساس کرده اند و بویژه ضرب شست جوانان ما را در جریان چندین جنبش بزرگ توده ای و از جمله خیزش انقلابی سال ۸۸-۸۹ را چشیده اند، ضمن مقایسه جنبش آزادیخواهانه جاری در این کشور و خیزش انقلابی مردم ما در ۲ سال پیش، از "شباهت های عمیق" این دو حرکت اظهار نگرانی کرده و تاکید می کنند که "انکار این شباهت ها نیز برای هیچ کس ممکن نیست. (اشاره به شعار نه غزه، نه لبنان در ایران و شعار لا حزب الله، لا ایران در سوریه)" (سرویس سیاسی سایت جهان - ۱۶ مرداد). جالب اینجاست که علاوه بر حمایت مادی و معنوی بی وقفه ای که رژیم "ولایت فقیه" در اختیار همپالگی خود در سوریه برای قتل عام مردم این کشور گذارده است، در مواجهه با جنبش دموکراتیک توده های به پاخاسته در ایران و سوریه، مبلغین طبقه استثمارگر و جنایتکار حاکم بر هر دو کشور (یعنی سرمایه دارانی که منافعشان با حفظ سلطه امپریالیسم بر این کشورها تأمین می شود) حتی از یکدیگر ترمینولوژی نیز قرض می کنند؛ تا جایی که دستگاه تبلیغاتی طبقه حاکم در سوریه نیز حرکت عظیم مردمی این کشور را همچون مبلغین رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و به تقلید از این همپالگی هایشان، "فتنه" خوانده اند. اهمیت نقش

آفرینی و منافع جمهوری اسلامی در سرکوب جنبش انقلابی مردم سوریه و حمایت از رژیم جنایتکار بشار اسد به درجه ای ست که علاءالدین بروجردی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس اخیرا در مصاحبه ای با روزنامه "اعتماد" گفت که جمهوری اسلامی نباید "تحت هیچ شرایطی" دست از حمایت از حکومت سوریه بردارد. او فریبکارانه، سوریه را "محور مقاومت در برابر اسرائیل" و در کنار "گروه های حزب الله و فلسطینی" توصیف کرد و افزود که "سوریه مقاومت در خط اول جبهه است."

دفاع قاطعانه جمهوری اسلامی از رژیم جنایتکار حاکم بر سوریه با ادعای "محور مقاومت" بودن سوریه و "حمایت" رژیم اسد از فلسطین و گروه های فلسطینی (بخوان گروه های حزب الله و دست پرورده ارتجاع جمهوری اسلامی)، اتفاقا در شرایطی عنوان می شود که ارتش هار سوریه در جریان کشتاری که برای سرکوب توده های سوری به راه انداخته، با حمله به بندر لاذقیه و توپ باران یک اردوگاه بزرگ پناهندگان فلسطینی، ۴ فلسطینی بیگناه را کشته و هزاران تن از آنان را که در اثر حمله وحشیانه این ارتش، زخمی و یا مجبور به فرار شده اند دوباره آواره کرده است.

از سوی دیگر، سفیر جمهوری اسلامی در لبنان نیز، غضنفر رکن آبادی، در مصاحبه با روزنامه "الجمهوریه" این کشور با وقاحت تمام عنوان کرده که اعتراضات سوریه از خارج "مدبریت" شده و اضافه کرده که "دست بردن به سلاح بهترین دلیل برای این است که اعتراضات سوریه، پایگاه مردمی نداشته و در این کشور حرکت انقلابی مردمی شکل نگرفته است." ادعای فقدان "پایگاه مردمی" اعتراضات آزادیخواهانه توده های تحت ستم سوریه و "مدبریت اعتراضات از خارج" نیز در شرایطی ست که توده های مبارز سوریه در

سطحی وسیع و گسترده بر علیه رژیم جنایتکار بشار اسد بپا خاسته اند؛ و برغم آن که در اثر سرکوبهای وحشیانه، تاکنون بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم بیگناه در شهرهای این کشور کشته شده و هزاران تن دیگر زخمی، دستگیر و زندانی شده اند، جنبش گسترده توده های بجان آمده فروکش نکرده است.

از سوی دیگر، قدرتهای امپریالیستی نیز برغم تمامی توطئه ها و جنایات روزمره رژیم اسد در کشتار توده ها، با فریبکاری تمام با سردادن شعار "خویشتن داری" و خواست "پایان خونریزی" (شعارهایی که در خیزش توده ای میلیونی مردم ما در دو سال پیش توسط آمریکا و انگلیس و آلمان و روسیه نیز سر داده شد که در در ظاهری آراسته در واقع به معنی باز گذاشتن دست جمهوری اسلامی در ادامه جنایاتش بود) نشان داده اند که مساله آنها نه پایان خونریزی و ختم درد و رنج و زدودن زخمهای عمیق ناشی از چند دهه دیکتاتوری ضد خلقی وابسته حاکم بر سوریه از جان و مال مردم این کشور، بلکه تضمین بقای کل نظام دیکتاتوری حاکم بوده و می باشد. البته شدت و گستردگی جنایات رژیم بشار اسد بر علیه توده ها در حالی ست که او بطور روزمره قسم می خورد که می خواهد در کشور "اصلاحات گسترده و عمیق سیاسی - اقتصادی" انجام دهد؛ ولی حمام خونی که اکنون در سوریه جاری ست کمترین شکی را در مورد ماهیت فریبکارانه "اصلاحات" اسد و رژیمش در میان مردم ایجاد نکرده است. بر عکس، توده های مبارز و آگاه سوریه هرگز تجارب تلخ تاریخی در زمان رژیم مزدور حافظ اسد را فراموش نکرده اند و بیاد دارند که چطور آن رژیم مدافع منافع امپریالیست ها، ۶۰ هزار تن از مردم سوریه را قتل عام نمود و حتی شهر حماه را در سال ۱۹۸۲ با بمباران های وحشیانه خود بالکل نابود کرد. مردم دلیر و مبارز سوریه همچین با مشاهده عملکردهای تبهکارانه و جنون آمیز رژیم بشار اسد، هر چه روشنتر در می یابند که در چارچوب دیکتاتوری های وابسته و جنایتکاری نظیر رژیم سوریه، اصلاحات، تنها سرابی ست که مرتجعین حاکم بر سوریه با تکرار نام آن، در صدد کسب مشروعیت برای قتل عامی هستند که عملا برای حفظ نظام استثمارگرانه حاکم، در این کشور براه انداخته اند. نقش و موضع ضد خلقی رهبران جمهوری اسلامی که با حرارت و پیگیری مشغول حمایت و حفظ رژیم فاسد و سرکوبگر بشار اسد در مقابل مردم این کشور هستند، نه

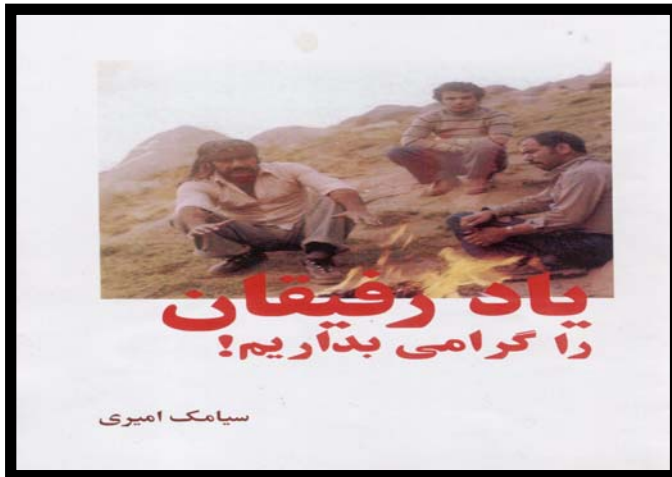
بخاطر ادعاها و شعار های پوچی از قبیل موقعیت سوریه در "مقاومت" بر علیه صهیونیسم بلکه زائیده منافع مادی روشنی ست. اولاً باید به ماهیت طبقاتی یکسان این دو رژیم به مثابه مظاهر برجسته حکومتی وابسته به امپریالیسم در منطقه خاورمیانه توجه کرد و فهمید که تضعیف و سرنگونی انقلابی هر یک از این رژیمها در بستر قیام انقلابی توده ها به منزله سقوط یکی از دژهای ضد خلقی سرمایه داری جهانی و قدرتهای امپریالیستی در یکی از مناطق استراتژیک دنیا بوده و به این اعتبار موجب تضعیف جبهه عمومی امپریالیستها و مرتجعین در مقابل طبقه کارگر و توده های تحت ستمی می گردد که برای رهایی از قید سلطه امپریالیسم و ارتجاع در سنگر های مختلف بر علیه این رژیمها می جنگند. به این اعتبار هر گونه پیشروی و موفقیت مبارزاتی توده های تحت ستم سوری بر علیه دیکتاتوری حاکم بر این کشور یک موفقیت مبارزاتی برای تمامی خلقهای تحت ستم منطقه و از جمله ایران می باشد.

از سوی دیگر بررسی تجارب عینی ناشی از تداوم حاکمیت و عملکردهای رژیم سوریه و جمهوری اسلامی و سابقه تاریخی همکاری های ننگین آنها نشان می دهد که در تقسیم کار دوباره بین المللی ای که توسط امپریالیستها در چند دهه اخیر و بویژه پس از انقلاب ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی مردم ایران در منطقه خاور میانه، در میان رژیمهای مرتجع و وابسته سازمان یافت، همکاریهای نزدیک و استراتژیک بین سوریه و جمهوری اسلامی برای پیشبرد بهتر نقشه های سرمایه داران جهانی و قدرتهای امپریالیستی در این منطقه ضرورت برجسته ای یافت. در چارچوب این تقسیم کار امپریالیستی که تماماً بر ضد منافع ملی کارگران و توده های محروم هر دو کشور سازمان یافته است، نفت مجانی ایران سالهاست که سوخت ماشین سرکوب ارتش امپریالیستی سوریه را در سرکوب خلقهای محروم منطقه در لبنان و سوریه و فلسطین و پیشبرد توطئه های قدرتهای امپریالیستی در به انحراف بردن جنبش های آزادی بخش در این منطقه تامین کرده است. همچنین کمکهای بلاعوض و بذل و بخشش های رهبران جمهوری اسلامی به همپالگی هایشان در سوریه نقش مهمی در حفظ این نظام ضد خلقی بر جان و مال توده های منطقه داشته است. علاوه بر این در چارچوب همان تقسیم کار یاد شده در بالا، در طول حداقل ۳ دهه گذشته، سیل پول و سلاح های ارسالی جمهوری اسلامی برای تغذیه مادی و

معنوی دار و دسته های مرتجع و سیا ساخته در لبنان و فلسطین که از عوامل کلیدی شعله ور ماندن آتش بحران خاور میانه به نفع دولت اشغالگر اسرائیل و قدرتهای امپریالیستی بوده است همواره از راه سوریه گذشته است.

درست در چارچوب انکشاف چنین همکاری ها و روابط ضد خلقی ای ست که ما شاهدیم سران جمهوری اسلامی، میلیاردها دلار حاصل از غارت ثروتهای ملی متعلق به مردم ایران را به نقاط مختلف و از جمله سوریه برده اند و برای تضمین آینده خود و نزدیکانشان پس از سقوط محتوم به دست توده ها در اشکال مختلف در این کشور سرمایه گذاری کرده اند؛ به شکلی که بازار سوریه و خیابانهای دمشق در سالهای اخیر مملو از شرکت ها و سرمایه هایی شده است که در اصل در کنترل سران مزدور و غارتگر جمهوری اسلامی ست. بدون شک هر گونه تغییر در وضعیت کنونی و سرنوشت بشار اسد مزدور و رژیمش، بویژه اگر توده های انقلابی سوریه مبتکر و مجری آن باشند، تأثیرات مستقیم و بدون واسطه ای بر منافع سران دزد و فاسد جمهوری اسلامی نیز خواهد گذارد. این امر خود یکی از عواملی است که باعث شده است تا مقامات جمهوری اسلامی با تداوم خیزش انقلابی مردم سوریه و در هراس از آن فریاد بکشند که جمهوری اسلامی "تحت هیچ شرایطی" نباید از "حمایت" از رژیم مزدور بشار اسد دست بردارد.

سران جمهوری اسلامی تا این لحظه بی صبرانه امیدوار بوده اند که جنایات بشار اسد و ارتش ضد خلقی سوریه با به خاک و خون کشیدن توده های تحت ستم سوری، جنبش انقلابی آنان را سرکوب و "نظم" استثمارگرانه حاکم را اعاده و تضمین کند. اما بقول مردم مبارز سوریه در گفتگو با خبرنگاران خارجی بازدید کننده از شهر های این کشور اکنون "گلوله ها ترس را کشته اند". (لوموند دیپلماتیک - آگوست ۲۰۱۱) در عوض با خون هر کودک و زن و مرد و جوان سوری و فلسطینی که تاکنون توسط بشار اسد و حامیانش بر زمین ریخته شده است، مردم مبارز این کشور در خیابان "قسم" خورده اند که مبارزه را ادامه خواهند داد. مشاهده همین وضع و دیدن قدرت تاریخ ساز توده ها است که ترس و وحشت سران مزدور رژیم جمهوری اسلامی و تمامی مرتجعین را بر انگیخته و آنها را بر آن داشته است که برای حفظ نظام استثمارگرانه موجود و دفاع از منافع استراتژیک خویش، به هر دستاویزی متوسل شوند.



## مصاحبه با رفیق سیامک

### در باره کتاب

## "یاد رفیقان را گرامی بداریم!"

شاه به اعدام محکوم شده و سرانجام در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار، هر دو در تهران اعدام شدند.

**پیام فدایی:** در صفحه یازده کتاب، در رابطه با همین رویداد و درج عکس رفقا در روزنامه های رژیم، مطرح کرده اید که "در آن روزگار چریک های فدایی خلق ایران نه تنها جدا از مردم نبودند بلکه در دل ما مردم جا داشتند". کاملاً درست می گویند. مبارزه ای که چریکهای فدایی سازمان داده بودند راه پیوند آنها با توده ها را هموار نمود. به نظر شما چه چیزی باعث شده بود تا چریکهای فدایی خلق در دل توده ها جا بگیرند؟

**پاسخ:** متأسفانه در جامعه ایران تا قبل از سال چهل و نه و جریان سیاهکل در ذهن بخشی از مردم، بطور نسبی جا افتاده بود که کمونیست یعنی حزب توده و از نظر سیاسی وابستگی به مسکو. بخشی از مردم هم چپ را پروچینی هائی می دیدند که از حزب کمونیست چین پیروی می نماید؛ و به دلیل همین دنباله روی ها دل خوشی از آنان نداشتند. اما حرکت چریک ها در تاریخ ایران بی سابقه بود. اولاً به هیچکدام از این دو بلوک، چه چین و چه روسیه، وابسته نبود.

دوم این که سازمانی متکی به خود بود و با مصادره بانک ها و کمک های مردمی، مخارج مبارزاتی خود را تأمین می کرد. مهمتر این که به مبارزه طبقاتی معتقد بودند. و از همه مهمتر این که، شما در هیچکدام از جنبشهای کمونیستی و چریکی ایران نمی توانید موردی را سراغ داشته باشید که تئوریسین ها و رهبران یک جریان کمونیستی، خودشان به شخصه در عملیات چریکی شرکت کرده باشند. معمولاً تئوریسین ها، تحلیلی را جمع و جور کرده و خودشان را به خاطر ادامه کار حفظ می کردند. اما در جنبش فدایی، رفیق پویان با تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" به آن عمل هم می کند. نمونه اش مصادره بانک خیابان آیزنهاور. که من در کتاب گفتم که وقتی که از این حرکت مطلع شدم به محل بانک رفته و جای پای آن رفقا را تعقیب می کردم و دلم می خواست بتوانم با آنان ارتباط بگیرم. او همچنین در ده ها عملیات دیگر شرکت کرد. حتی فکرمی کنم که در یک عملیات زخمی شد. و یا رفیق **مسعود احمدزاده** که خود شخصاً در عملیات مصادره بانک ها شرکت می کرد. همین صداقت در تئوری و عمل بود که بر روی افرادی مثل من تأثیر گذاشت و من را شیفته ی صداقت انقلابی آن رفقا می کرد و به گونه ای که ما آرزوی پیوستن به آنان و مبارزه ی انقلابی را داشتیم.

در اکثر سازمان ها و یا احزاب کمونیستی، رهبران و تئوریسین ها تا به آخر زنده می مانند و یا در شرایط مخفی و با نام مستعار فعالیت می کنند. که البته استثناهایی هم وجود دارد. رهبران چریکهای فدایی خلق با وجودی که می دانستند وجودشان برای جنبش مفید و ضروری است؛ آن رفقا از طرفی هم می دانستند که عمر چریک حداکثر شش ماه می تواند باشد. ولی ترجیح می دادند که خودشان پیشگام باشند. و این صداقت و خصلت انقلابی آنها را نشان می دهد. آنان به آن چیزی که در تئوری هم معتقد بودند، انجامش هم می دادند. و همین باعث می شد که جوهره شخصیت، تفکر و منش آن رفقا استثنایی باشد. البته در رابطه با این که عمر مفید چریک شش ماه است، این استثناء هم وجود دارد که در آن دوران

پیام فدایی: رفیق سیامک! شما در فروردین ۱۳۹۰، بخشی از خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان "یاد رفیقان را گرامی بداریم" منتشر کردید. در این کتاب با ذکر خاطراتی، به برخی از واقعات های سیاسی - اجتماعی جامعه ایران در رابطه با سال های قبل از قیام ۵۷ و هم چنین سال های پس از آن اشاره شده. از آن جا که مطالعه این تجربه ها می تواند حامل درس های مبارزاتی مهمی برای نسل جوان انقلابی امروز باشد، جهت معرفی کتاب مزبور در سطح گسترده تر و آشنا کردن خوانندگان "پیام فدایی" با مطالب آن، این گفتگو را با شما ترتیب دادیم. امیدواریم که این گفتگو فرصتی فراهم نماید که تجربیات نهفته در این خاطرات را هر چه بیشتر توضیح بدهید. این گفتگو را با این سوال شروع می کنم که، در رابطه با تلاش رژیم شاه جهت دستگیری چریکهای فدایی خلق و به همین منظور چاپ عکس های نه رفیق، در روزنامه های زمان شاه و جسیانیدن عکس های آنان به در و دیوار و تعیین جایزه برای سرشان نوشته اید، و از تأثیر مبارزاتی که این واقعه بر روی شما گذاشته بود سخن گفته اید. آیا به رغم جایزه ی بزرگی که ساواک شاه برای دستگیری این رفقا تعیین کرده بود در تجارب خود به موردی از همکاری مردم برای دستگیری این رفقا برخورد کرده اید؟

**پاسخ:** تا آنجا که من می دانم از میان آن نه نفر، هشت نفر در درگیری با ماموران رژیم شاه کشته شدند و فقط رفیق **عباس مفتاحی** دستگیر شد که او هم پس از شکنجه های بسیار در اسفند سال پنجاه اعدام شد.

**پیام فدایی:** شما در خاطرات خود از رفیق **جواد سلاحی** یاد می کنید که اتفاقاً یکی از همین نه رفیقی بود که ساواک عکس هاییشان را چاپ کرده بود. همانطور که می دانید علاوه بر رفیق **جواد**، رفقا **کاظم** و **حسین سلاحی** نیز از شهر شما همدان بوده اند. شخصیت انقلابی و مبارزات این رفقا چه تأثیری در همدان داشته است؟

**پاسخ:** این پرسش خوبی است. وقتی که عکس رفیق **جواد** سلاحی که یکی از آن نه عکس بود را در آن سال ها در روزنامه ها دیدم احساس غرور به من دست داد. برای انسان هایی مثل من که تشنه پیوستن به چریک ها بودند، آن عکس غرورآفرین بود. در کتاب توضیح داده ام که هر وقت به تهران می رفتم، آرزو می کردم که رفیق **جواد** را اتفاقی در جایی ببینم و او از من کمک بخواهد و من با یک دنیا اشتیاق، هر چه در توان دارم در اختیارش بگذارم. البته غیر از من کسان زیادی بوده و هستند که از وجود عکس همشهری امان در کنار رفیق **امیر پرویز پویان** و رفیق **حمید اشرف** افتخار می کردند و می کنند. در این رابطه باید اضافه کنم که برادر بزرگ رفقا سلاحی ها و کلاً خانواده ی سلاحی مورد احترام بیشتر همشهری های من بخصوص گروه های کوهنوردی بودند. چون برادر بزرگ ایشان یکی از بهترین کوهنوردهای همدان بود. شاید بتوان با اطمینان گفت که بیشتر کسانی که من با آنها در تشکیلات کار می کردم تحت تأثیر برادران سلاحی بودند. البته در اینجا لازم می دانم که از رفیق **خسرو ترگل** هم یاد بکنم. چون این رفیق همراه با رفیق **حسین سلاحی** به دلیل شرکت در مصادره یک بانک دستگیرگردیده و در بیدادگاه های

رهبران چریکهای فدایی خلق با وجودی که می دانستند وجودشان برای جنبش مفید و ضروری است؛ آن رفقا از طرفی هم می دانستند که عمر چریک حداکثر شش ماه می تواند باشد، ولی ترجیح می دادند که خودشان پیشکام باشند. و این صداقت و خصلت دهد. آنان به آن چیزی که در تنوری هم معتقد بودند، انجامش هم می دادند.

پس ندهد. یک بار هم که آلبرت به خانه آن شوهر زنگ زده بود، زن او گوشه‌ی را برداشته و گفته بود که "اگر این دفعه تلفن بزنی من میگم شوهر من دوست شما را از تهران آورده تبریز". با اینکه آلبرت حدود پانصد- ششصد تومان بابت کرایه من به او داده بود، در آن موقع بلیت تهران تا تبریز صد و پنجاه تا دویست تومان بود.

آلبرت به آن فرد پیغام داده بود که ای کاش همان روز که پول را از من به عنوان قرض گرفتی، به عنوان کادو از من طلب می کردی. چون جان رفیق من خیلی بیشتر از این ها برای من ارزش دارد. در پایان باید بگویم که: خیلی از کسانی که با من رابطه سیاسی داشتند، از طریق آلبرت از کشور خارج شدند.

### پیام فدایی: خود آلبرت فعال سیاسی بود؟

**پاسخ:** نه، اما انسان خیلی خوبی بود. خیلی انسان های شریف دیگری هم بودند که به ما کمک می کردند. من به خاطر حفظ و رعایت مسائل امنیتی آنان، خیلی از چیزها را ننوشته ام. به نظر من، مافعالان سیاسی بدون کمک انسان هایی شبیه آلبرت که نقش پشت جبهه را داشتند نمی توانستیم زنده بمانیم و نمی توانستیم به مبارزه ادامه دهیم.

**پیام فدایی:** امیدوارم فرصتی بشود تا بتوانید مجدداً کتابتان را چاپ کنید. رفیق سیامک! در صفحه چهارده کتاب به چاپ وسیع کتاب های جلد سفید در سال های پنجاه و شش و پنجاه و هفت اشاره کرده اید. کتاب های جلد سفید در شرایطی که رژیم شاه هنوز با قدرت حکومت می کرد منتشر می شدند؛ آیا به خاطر دارید که چه کتاب هایی در سال های پنجاه و شش و هفت چاپ می شدند؟ و تا چه حد با استقبال مردم و جوانان مواجه بودند؟

**پاسخ:** اتفاقاً در شهر ما یک آقای بود که من آن موقع حدس می زدم از هواداران مجاهدین باشد، خیلی انسان خوبی هم بود، او کتاب های جلد سفید را به همدان می آورد و می گفت که فروش زیادی هم داشت. کتاب هایی مثل: **اصول مقدماتی فلسفه** (پولیتزر)، **دفاعیات خسرو روزبه**، حماسه مقاومت و... او می گفت که: کتاب های چپی بیشتر از کتاب های دیگر فروش دارند و از فروش آنها منفعت زیادی برده است. جالب بود که یک بار توضیح می داد که خریداران، بیشتر کتاب های چریک ها را می خوانند و نه کتاب های توده ای ها را.

**پیام فدایی:** بعد از انقلاب، قبل از این که رژیم کردستان را بمباران کند و شهرهای کردستان را بگیرد، وقتی که هنوز شهرهای کردستان دست مردم و نیروهای انقلابی بودند، برخی از این کتاب ها را در دبیرستان های سنجند تدریس می کردند.

**پاسخ:** بله. شما به نکته جالبی اشاره نمودید. در همدان هم، رفیق ما، علی اشتراکی که معلم بود، کتابخانه ای درست کرده بود و این کتاب ها را به بچه ها می داد تا بخوانند و به آنان آموزش می داد.

**پیام فدایی:** در صفحه چهارده کتاب نوشته اید که "شورش مردم و تظاهرات خیابانی (در سال های پنجاه و شش و هفت) هر روز دامنه بیشتری به خود می گرفت. اوضاع از کنترل رژیم خارج شده بود. قیام از راه می رسید، اما انقلابیون هیچ برنامه انقلابی برای بعد از قیام و سرنگونی رژیم شاه

رفیق حمید اشرف با هوشیاری و تجربه خودش توانست عمر چریک را از شش ماه به شش سال افزایش دهد. و در این مدت با رهبری خارق العاده خود، و با آن همه ضربات سنگین ساواک و پلیس، از سال هزار و سیصد و چهل و نه تا سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج به مبارزه ادامه دهد.

اینجا چون نام رفیق حمید اشرف برده شد بگذارید یک توضیحی هم بدهم. اخیراً در جایی خواندم که جناب آقای **فرخ نگهدار** معلوم الحال، مدعی شده که اگر در سال پنجاه و پنج حمید اشرف کشته نمی شد و به حکم این جناب زنده می ماند، الان دیدگاهی دیگر داشت مثل ایشان!! وقاحت، دربروزه گی و ریاکاری این فرد را ببینید! او که همکاری هایش با جمهوری اسلامی بر کسی پوشیده نیست فردی مثل حمید اشرف را که در طول شش سال مبارزه چریکی اش کوچکترین تزلزلی در اهداف و اراده اش در رابطه با مبارزه چریکی پیدا نکرد را چنین جلوه می دهد که اگر زنده مانده بود می شد مثل وی یعنی یک خائن به تمام معنی. واقعا که وقاحت در نزد ایشان حد و مرز ندارد.

**پیام فدایی:** رفیق سیامک! خاطرات شما که به زبانی ساده و در عین حال روشن و گیرا در این کتاب به تحریر در آمده، تجربیاتی را بیان می کند که برای نسلی که در آن سال ها درگیر مبارزه بوده خیلی ملموس و واقعی است. رفقای مثل علی اشتراکی ها و عباس زاده ها، در جنبش انقلابی مردم ما کم نبودند. اغلب فعالان آن زمان چهره های پاک و باصفایی را در ذهن دارند که مثل آلبرت در خاطرات شما، به بچه های سیاسی ای که می شناختند کمک می کردند. از این جهت، کتاب شما، خیلی آشناست. اما علیرغم همه نکات مثبت اش برخی تاریخ ها در آن با دقت طرح نشده اند مثلاً دادگاه خسرو گلسترخی در ای ماه سال هزار و سیصد و پنجاه و دو بود یعنی دو سال قبل از ترور نه زندانی سیاسی در تبه های اوین که در فروردین هزار و سیصد و پنجاه و چهار رخ داد. و یا در سال پنجاه رادیومیهن پرستان هنوز شروع به کار نکرده بود و رادیوی دیگری بر علیه رژیم شاه افشاکری می کرد. البته این اشتباهات، چیزی از ارزش کتاب شما کم نمی کند. اما چقدر خوب می شد اگر این ضعف را در چاپ های بعدی بر طرف می کردید. آیا چنین امکانی وجود دارد؟

**پاسخ:** قصد من از نگارش این کتاب گرامی داشت یاد برخی از رفقای بود که در جنبش گمنام مانده اند، و هم چنین یاد مردم عادی ای که در آن سال ها به انقلابی ها و جنبش انقلابی کمک می کردند. در رابطه با اشتباهاتی که در کتاب هست که شما به برخی از آنها اشاره کردید اگر امکان یافته که دو باره کتاب را تجدید چاپ کنم، حتماً آنها را تصحیح خواهم نمود. در رابطه با تاریخ اعدام خسرو گلسترخی و کرامت دانشیان شما درست می گوئید که در کتاب اشتباهی رخ داده و من از این بابت پوزش می خواهم. اما در رابطه با رادیو میهن پرستان، من نوشته ام "اوایل سال های پنجاه"، که می تواند پنجاه و یک و دو وسه باشد.

در سوالاتان به آلبرت اشاره کردید و کمک هایی که به من کرد، دوست دارم توضیحی در رابطه با او بدهم. یک بار می خواستیم با آلبرت برویم کرج خانه یکی از فامیل های او، تا آلبرت پول و امکاناتی برای من تهیه کند. چون برادر را عمداً و اشتباهی به جای من دستگیر کرده و پس از مدتی آزاد کرده بودند، و همچنین پدر همسرم را هم دستگیر کرده بودند، و در باره محل اختفای من اطلاعات خواسته بودند فشار زیادی به خانواده و اقوام من وارد شده بود. در فاصله تهران تا کرج، پاسداران چند بار جلوی ماشین ما را سد نموده و بازرسی کردند. اما چون آلبرت وسایل ماشین می فروخت، خیلی ابزار و وسایل در داخل خودرواش داشت. سبب می شد تا آنها به ما مشکوک نشوند و ما بتوانیم از کمندشان خارج شویم.

آلبرت با دیدن این صحنه ها دل نگران سلامتی من بود و تمام تلاش اش را می نمود تا من دستگیر نشوم. به هر حال، آلبرت بعد از چند روز من را به یک شوهر اتوبوس سپرد که از کرج ببرد تبریز. در راه کرج به تبریز، وقتی که سپاه اتوبوس را کنترل می کرد، وانمود می کردیم که من شاگرد راننده هستم. بعد از اینکه من رفتم تبریز و بعد کردستان، آن فرد راننده حدود چهار و پنج هزار تومان از آلبرت قرض گرفته بود و گفته بود که پس از یک هفته به او برمی گرداند. اما هیچ وقت آن پول را برنگرداند و خودش را از آلبرت قایم می کرد که پول را

نداشتند. خمینی و هوادارانش اما به فکر چاره بودند تا برنامه ای ضدانقلابی را پیش ببرند. لطفاً در این رابطه بیشتر توضیح بدهید که منظورتان چیست و از نظر شما، دلیل این مسئله چه بود؟

**پاسخ:** در این رابطه من باید توضیحی بدهم. من معتقد هستم که در ایران انقلابی صورت نگرفت. در کتاب هم از واژه "قیام" به جای انقلاب استفاده کرده ام. تنها راه انقلاب، کسب قدرت سیاسی و جنگی آگاهانه و نقشه مند با بورژوازی است. با اعتصاب که نمی شود انقلاب کرد. شاید بشود دولتی را ساقط کرد. اما این برای رسیدن به انقلاب کافی نیست.

طبق تعریفی که از انقلاب داریم، انقلاب دگرگونی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ است. از همه مهمتر، اهداف انقلاب، آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی است، که رهبری انقلاب این مجموعه را تضمین می کند. اما شما دیدید که رهبران اسلامی رفتند با امپریالیست ها در کنفرانس **گوادالوپ** نشستند و تعهد دادند که کمونیست ها را سرکوب کنند. طبق گفته ی عوامل خود رژیم، مسأله تولید نفت و ادامه صدور آن را متعهد شدند. هم چنین تعهد دادند که ارتش ضدخلفی را سالم نگه دارند تا با قدرت آن بتوانند جلوی رشد قیام را بگیرند. قبل از آن که مبارزه طبقاتی در ادامه قیام بتواند رادیکالیزه شده و برای تحقق خواسته های طبقه کارگر و زحمتکشان پیش برود. در آن هنگام اگر رهبری انقلابی شکل می گرفت در ادامه امکان داشت اوضاع به یک انقلاب منتهی شود. این بود که ارتش سالم ماند و در اولین به اصطلاح بهار آزادی، خلق ترکمن را سرکوب کردند. به کردستان حمله کردند. و حتی بنی صدر به ارتش فرمود: "که چکمه هایش را در نمی آورد تا کردستان را کامل سرکوب کند." در صورتی که مهمترین وظیفه انقلاب در هم شکستن ماشین دولتی است. اما دیدیم که با جنگ هشت ساله، ارتش را بازسازی کردند و رژیم سرمایه داری وابسته سلطنتی، با حفظ ارتش، جایش را به رژیم جمهوری اسلامی داد. و دراصل، این دو رژیم سرمایه داری وابسته، قدرت سیاسی را دست به دست کردند. یعنی انقلابی صورت نگرفت.

کسانی مثل سلطنت طلب ها، اصلاح طلب ها، توده ای، اکثریتی ها، سبزه ها، ۲ خردادی ها، معتقدند که در سال پنجاه و هفت انقلاب شد و نتیجه می گیرند که اگر الان هم انقلاب بشود یک رژیمی بدتر از این می آید؛ و به این شکل می خواهند جلوی انقلاب را بگیرند. و تبلیغ "مبارزه بدون خشونت" شده ورد زبان این جماعت. این جماعت می دانند که اگر مردم بپاخیزند، قیام مردم تا محاکمه آنها پیش می رود. تنها راه خلاصی مردم از شر این حکومت، مبارزه فهرامیز و محاکمه سران این نظام، درهم شکستن ماشین دولتی و رسیدن به انقلابی به رهبری طبقه کارگر است.

**پیام فدایی:** البته درست تر این است که گفته شود در سال پنجاه و هفت مردم انقلاب کردند، اما با به قدرت رساندن جمهوری اسلامی توسط امپریالیست ها، انقلاب به شکست کشانده شد. به دلیل شکست انقلاب بود که جمهوری اسلامی به قدرت خزید. اما همان طور که شما هم گفتید، خود رژیم و کسانی مثل سبزه ها و غیره، ادعا می کنند که انقلاب با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به پیروزی رسید.

**پاسخ:** آن چه اتفاق افتاد این بود که قدرت سیاسی توسط دو رژیم سرمایه داری وابسته دست به دست شد.

**پیام فدایی:** براستی چرا در شرایطی که مردم به سوی سازمانی که نام سازمان چریک های فدائی خلق را داشت روی می آوردند، رهبری آن سازمان، فاقد برنامه ای برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان و شرکت آگاهانه در انقلاب بود؟ نسل جوان انقلابی چه درسی می تواند از این واقعیت بگیرد؟

**پاسخ:** در سال های پنجاه تا پنجاه و پنج به خاطر سرکوب های وحشیانه رژیم شاه و دستگیری ها، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بسیاری از رهبران واقعی اش را از دست داده بود و تعدادی از آنان هم در زندان و یا خارج از کشور بودند. و با نفوذ عناصر قدرت طلب و خائن به رهبری سازمان و رد تئوری مبارزه مسلحانه در پروسه قیام و بعد هم حمایت از رژیم جمهوری اسلامی، آن رهبری ضعف و خیانت خود به پورتلاریا را در مطلق قیام نشان داد.

من در آن شرایط هیجانی قیام، فکر می کردم که قیام کار نظام را تمام می کند و تا قطع کامل وابستگی، و رفع هرگونه ستم و دیکتاتوری پیش می رود و در نهایت به آزادی خواهد رسید. متأسفانه من مقدار زیادی به موقعیت واقعی کمونیست ها و نقش آنان در تداوم قیام توجه نمی کردم. به نظر من، نسل جوان باید آگاهی کسب نموده و از تجارب تاریخی میهنمان استفاده کنند. بدون آگاهی و شناخت از تاریخ مبارزاتی، باز هم جنبش به بیراهه خواهد رفت. مثلاً در جریان همین خیزش اخیر اصلاح طلبان حکومتی تحت نام "جنبش سبز" عده زیادی را فریب دادند. و متأسفانه دیدیم که جوانانی بدون برنامه به خیابان ها می آیند و چون رهبری درست و حسابی ندارند به بیراهه می روند و کار به جایی نمی رسد. در نهایت، رهبری جنبش باید در دست طبقه کارگر باشد و تنها با آگاهی طبقاتی است که جنبش پیش میرود.

اما این که چرا مردم به سمت این سازمان می آمدند به خاطر این بود که جنبش فدایی واقعی و مخصوصاً رهبران واقعی و بنیانگذاران آن وابسته به هیچ دولت خارجی و یا احزاب وابسته نبودند. و ضمن داشتن صداقت در عمل با "اردوگاه روزیونیستی" نیز مرزبندی داشتند. انطباق تئوری مبارزه مسلحانه با واقعیت های شرایط خاص ایران نشان می داد که مبارزه مسلحانه یک ضرورت بود. و رفیق پویان و احمدزاده آن را به درستی تئوریزه کرده بودند.

اما این که رهبری سازمان بعد از انقلاب برنامه نداشت، از بدیهیات بود. این به اصطلاح رهبری، از کسانی تشکیل شده بود که یا از زندان آزاد شده بودند و یا بعداً به سازمان پیوستند. یک سری از این افراد در زندان تغییر مواضع داده بودند و وقتی از زندان بیرون آمدند، دیگر آن مواضع چریکها و تئوریه و سنتهای مبارزاتی را قبول نداشتند، اما آنها فرصت طلبانه و از روی قدرت طلبی، از نام فدایی به خاطر اتوریته ای که در جامعه داشت استفاده می کردند. تعدادی هم در سازمان بودند که به مشی انقلابی سازمان (تئوری مبارزه مسلحانه) اعتقاد داشتند، اما فرمیست ها عملاً رهبری را اشغال کرده بودند. در کل، پوپولیسم با مجموعه ای از نظرات متفاوت بر سازمان حاکم بود. به همین دلیل بود که سازمان فاقد برنامه بود.

**پیام فدایی:** در جای دیگری از کتاب (صفحه سی و نه) از به اصطلاح "خوش خیالی" خودتان نوشته اید که تصور می کردید با قیام بهمن دیگر بساط دیکتاتوری از ایران برچیده شده و ستم و سرکوب از میان خواهد رفت، ولی بعداً متوجه شدید که دشمنان مردم به خاطر حفظ منافع شان و در راستای خواسته های اشان به هر جنایتی دست می زنند. با توجه به وجود چنین تجربیات گرانقدری در جنبش انقلابی مردم ما، به نظر شما نسل جوان کنونی از گذشته چه درسی باید بگیرند و در مجموع چه برخوردی باید با دشمنان مردم داشته باشند تا فریب نخورند و دچار خوش خیالی نشوند؟

**پاسخ:** من در آن شرایط هیجانی قیام، فکر می کردم که قیام کار نظام را تمام می کند و تا قطع کامل وابستگی، و رفع هرگونه ستم و دیکتاتوری پیش می رود و در نهایت به آزادی خواهد رسید. متأسفانه من مقدار زیادی به موقعیت واقعی کمونیست ها و نقش آنان در تداوم قیام توجه نمی کردم. به نظر من، نسل جوان باید آگاهی کسب نموده و از تجارب تاریخی میهن مان استفاده کنند. بدون آگاهی و شناخت از تاریخ مبارزاتی، باز هم جنبش به بیراهه خواهد رفت. مثلاً در جریان همین خیزش اخیر اصلاح طلبان حکومتی تحت نام "جنبش سبز" عده زیادی را فریب دادند. و متأسفانه دیدیم که جوانانی بدون برنامه به خیابان ها می آیند و چون رهبری درست و حسابی ندارند به بیراهه می روند و کار به جایی نمی رسد. در نهایت، رهبری جنبش باید در دست طبقه کارگر باشد و تنها با آگاهی طبقاتی است که جنبش به پیش می رود.

**پیام فدایی:** در صفحه هیجده کتاب شما اشاره کرده اید و گفته اید که در زمان خارج شدن رفیق اشرف دهقانی از سازمان، ادعا می شد که رفیق اشرف "اخراج شده است" آن هم به دلیل مواضع اش که "چپ روی تحلیل می شد". چه کسانی، و چرا، این ادعا ها را می کردند؟

**پاسخ:** این حرف ها را رهبران آن زمان سازمان می گفتند. در رابطه ای که ما با سازمان داشتیم، متأسفانه ما اخبار را به شکل تحریف شده دریافت می کردیم. آنان، بدون اینکه ما را از نظرات طرف مقابل



گرایش‌ها تروتسکیستی و غیره، یکی از دیدگاه‌هایی که اقلیت با خود یدک می‌کشید حمایت از اردوگاه رویزیونیستی بود و کل برنامه و عمل اردوگاه رویزیونیستی را سوسیالیستی ارزیابی می‌کرد. و این اردوگاه را متحد پرولتاریای ایران می‌دانست.

اینجا باید توضیحی در مورد رویزیونیسم بدهم. رویزیونیسم یعنی تجدید نظر در اصول مارکسیسم و نفوذ اندیشه‌های بورژوازی در درون طبقه کارگر. حالا سوال این است که در این اردوگاه آیا حزب سرکار بود یا طبقه کارگر؟

مشخصاً حزب سر کار بود و در درون آن هم تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها همه کاره بودند. حالا باید از چنین کسانی در اقلیت آن زمان سوال کرد که این چه "متحد طبقه کارگر ایران" بود که در درون طبقه کارگر آن بورژوازی نفوذ کرده بود؟

و تا این اواخر هم که این اردوگاه از هم پاشید، اقلیت روی این دیدگاه خیلی مصر بود. این یکی از بزرگترین ضعف‌های اقلیت بود. تا این اواخر هم که ما در آن تشکیلات کار می‌کردیم، به ما می‌گفتند که گرایش‌ها خط سه دارید. و البته که ما نمی‌پذیرفتیم و می‌خواستیم این دیدگاه تحلیل بشود. خوب یک ضعف‌هایی بود که در اقلیت ریشه کرده بود.

اکثریت هم که هم سو و هم نظر حزب توده بود. اکثریت کار را به جایی رسانده که با حمایت از موسوی و کروبی می‌خواهد جامعه را ببرد به "دوران طلایی خمینی!"

**پیام فدایی:** آیا بعد از انشعاب اکثریت و اقلیت، دو طرف دارای یک خط و منشی یک دست و منسجم شدند؟ و آیا سازشکاری‌هایی که باعث چنین بحث‌هایی می‌شد پایان یافت؟ به عنوان مثال با چه استدلالی رهبری اقلیت به نمایندگان مجلس شورای اسلامی نامه نوشت و...؟

**پاسخ:** قبل از انشعاب، با رهنمود مرکزیت اکثریتی، نامه‌ی آرزوی سلامتی برای خمینی نوشته شد. بعد از انشعاب هم مشخص بود که مواضع چپ و راست در اقلیت هنوز حضور دارند. بعد از انشعاب عده‌ای از هواداران بلاتکلیف ماندند. برای مثال یکی از رفقای ما، عباس زارع، وقتی که آن نامه‌ی سرگشاده اقلیت به نماینده‌گان مجلس را خواند، با پافشاری فراوان تاکید می‌کرد که: ما با این اقلیت نمی‌توانیم همکاری کنیم. خیلی راست است.

**پیام فدایی:** در صفحه نوزده اشاره کرده‌اید که انشعاب اقلیت و اکثریت موجب شد که توجه برخی از هواداران به چریک‌های فدایی خلق جلب شود. اگر ممکن است در این مورد بیشتر توضیح دهید؟ به نظر شما چرا چنین گرایشی نسبت به چریک‌های فدایی خلق بوجود آمده است؟

**پاسخ:** بعد از انشعاب نیروهای هوادار تا حدی از هم پاشیده و دچار پریشان‌فکری شدند. انشعاب و راست روی‌هایی که می‌دیدیم آنچه را که چریک‌ها قبلاً گفته بودند را به یاد می‌آورد. اما به دلیل کارشکنی‌های خائنان و سم‌پاشی‌های آنها حرف‌های درست چریک‌ها را خیلی‌ها گوش نکردند و به همین دلیل هم ما ارتباطی با چریک‌ها نداشتیم. اما در شهر ما عده‌ای تحت عنوان جنبش نوین خلق ایران فعالیت می‌کردند. آنها گروه کوچکی معتقد به مبارزه مسلحانه بودند و عملیاتی هم کردند. نمی‌دانم چرا عملاً با چریک‌ها همکاری نداشتند، در صورتی که مواضعشان مشترک بود. ما با آنها ارتباط داشتیم.

**پیام فدایی:** در خاطراتان به همکاری‌های اکثریت و حزب توده در سرکوب توده‌ها اشاره کرده‌اید. این دو تشکیلات در

آگاه کنند. اخبار را به طور یک طرفه به ما می‌رسانند. کسانی که آن اطلاعات را به ما می‌دادند کسانی بودند بی‌پرنسیب و ناصداق و دارای منافعی خاص. آنان بدون این که طی یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک به روشن شدن نظرات و دیدگاه‌ها بپردازند، دست به جار و جنجال می‌زدند و با انگ زنی از وظیفه خود شانه خالی می‌کردند.

**پیام فدایی:** می‌دانید که در یک سازمان کمونیستی بدون مبارزه ایدئولوژیک نمی‌توان تفکری را تصفیه نمود. شما تاکید کرده‌اید که "از کم و کیف اختلافات اطلاعات زیادی نداشتیم." براستی چرا رهبری آن زمان سازمان فدایی از توضیح واقعیات در باره رفیق اشرف و تشکل "چریک‌های فدایی خلق" به نیروهای خود ابا داشت و هواداران را در پی خبری نگاه می‌داشت؟ نظر شما اکنون در رابطه با آن چه که در آن زمان گفته می‌شد چیست؟

**پاسخ:** با نگاهی به تاریخ سازمان فوراً متوجه می‌شویم که در دوران شاه دو بینش در سازمان شکل گرفته بود. این امر حتی در داخل زندان‌ها هم مشاهده می‌شد. رهبری فرصت طلب نمی‌خواست که نظرات مسعود احمدزاده در داخل جنبش مطرح شود. و با مماشات با حزب توده، و با انگ زدن به مخالفان خود، نمی‌خواستند به مبارزه ایدئولوژیک تن دهند. به تجربه دیده‌ایم که اگر انحرافات یک دیدگاه به شکل علمی نقد و بررسی شود، دیگر احتیاجی به انگ زدن و غوغا به پا کردن نیست. بلکه وقتی به طور علمی، دیدگاهی نقد می‌شود، آن وقت جنبش فضاوت خواهد کرد که کدام دیدگاه انحرافی است و کدام دیدگاه به واقعیت نزدیک است. خوب، رفرمیسمی که از قبل با بینش سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه فاصله گرفته بود و فقط از اسم چریک‌ها استفاده می‌کرد اصولاً توان شرکت در مبارزه نظری را نداشت.

عین این برخورد را بعد از واقعه‌ی چهار بهمن، در اقلیت دیدیم. بعد از تشکیل کمیسیون تحقیق و بررسی چهار بهمن، تمام جریاناتی که در این کمیسیون شرکت کرده بودند با انگ‌هایی از طرف اقلیت مواجه شدند؛ مثل: "عوامل رنگارنگ بورژوازی". به عنوان مثال، وقتی کمیته خارج از کشور اقلیت می‌خواست اعضای آن کمیسیون را نام ببرد، پهلوی اسم مقرر چریک‌های فدایی خلق می‌نوشت: "اتاق اشرف".

**پیام فدایی:** در صفحه نوزده می‌گوئید که سازمان فدایی و حزب توده به دلایلی چریک‌های فدایی خلق را به اسم "جریان اشرف" می‌خواندند. چرا آنها به چنین ترفندی متوسل می‌شدند؟

**پاسخ:** رهبران اپورتونیست سازمان در آن زمان که با حزب توده هم نزدیک بودند به این وسیله می‌خواستند به مردم و هوادارانشان بگویند که جناح مخالفشان یک جریان فکری و تشکیلاتی نیست بلکه یک فرد است. حزب توده و همپالگی‌هایش که دارای اختلاف طبقاتی و دیدگاهی با چریک‌های فدایی خلق هستند، برای پنهان کردن رفرمیسم و دیدگاه‌های انحرافی خودشان دست به این ترفندها می‌زدند و می‌زدند. از طرفی این اپورتونیست‌ها می‌دیدند که جنبش فدایی بیشترین اتوریته را در بین جوانان دارد و در عرض هشت سال بعد از سیاهکل آن همه نیروی انقلابی هوادار جنبش فدایی شدند. به نظر من برای اپورتونیست‌ها این یک فاجعه بود و آنان می‌خواستند یک طوری واقعیات مربوط به جنبش فدایی را لوث کنند.

**پیام فدایی:** در همان صفحه هیجده اشاره کرده‌اید به اینکه "احساس می‌شد که یک خط و منشی یک دست و منسجم بر سازمان حاکم نیست و حضور تمایلات چپ و راست احساس می‌شد." و این که یک موضوعاتی پیش می‌آمد که موجب می‌شد در میان هواداران بحث در بگیرد. به عنوان مثال آن اعلامیه‌ی "آرزوی سلامتی کردن برای خمینی" که در نشریه کار چاپ شد. لطفاً در مورد این موضوع بیشتر توضیح بدهید و اگر موارد دیگری را به یاد دارید ذکر کنید؟

**پاسخ:** آن اعلامیه‌ی کذایی قبل از انشعاب اقلیت از اکثریت بود و بوسیله‌ی پا بوسان اکثریتی نوشته شده بود.

اما اگر در رابطه با پرسش فوق شما سوالی در باره تعدد نظرها در اقلیت دارید من توضیحی جداگانه می‌دهم: متأسفانه در اقلیت مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مختلف جمع شده بودند. گرایش‌ها تروتسکیستی، گرایش‌ها متمایل به شورای ملی مقاومت،

**کشتارهای دهه ۶۰ چه موضع و نقشی داشتند؟ و تا آنجا که به تجارب و مشاهدات خودتان بازمی گردد، چه فاکت هائی در زمینه همکاری آنها با جمهوری اسلامی وجود دارد؟**

**پاسخ:** اگر بخواهیم به فاکت هائی برای نشان دادن همکاری حزب توده با رژیم اشاره کنیم، باید به روزنامه های حزب توده مراجعه نمایم که پر است از چنین نمونه هائی و این واقعیت از هیچکس پوشیده نیست.

به عنوان مثال، در زمان انتخابات، حزب توده رهنمود می داد که به خلخال (درواقع روان پریش و دیوانه) رأی بدهید. و یا به خلق کرد می گفت "ضد انقلاب" و "وابسته به غرب".

اکثریت فرصت طلب هم که در همکاری با اطلاعات رژیم از حزب توده سبقت می گرفت. شرکت این دو جریان در جنگ ارتجاعی (ایران و عراق) و یا شرکت اکثریت در سرکوب سرداران در آمل، و همکاری هر دو جریان (حزب توده و اکثریت) با لاجوردی خون آشام، و یا شعار اکثریت "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید!". البته همه خیانت های این دو جریان از وابستگی آنها به حزب به اصطلاح کمونیست شوروی سابق نشأت می گرفت و چون در راستای منافع توده ها نبودند. در هر لحظه منافع بلوک شرق برای آنها مهم بود.

درکل، ما حتی پیشتر از این که مواظب باشیم که اطلاعاتی های رژیم ما را شناسایی نکنند، مواظب بودیم که افراد توده ای و اکثریتی، ارتباط های تشکیلاتی ما را لو ندهند. چون من با چشم خودم دیدم که اکثریتی ها و توده ای ها داشتند به بسیجی ها آموزش کار با اسلحه می دادند. به عنوان مثال، یک روز توده ای ها و اکثریتی هائی را که کاملاً می شناختم، در یکی از میدان های فوتبال همدان دیدم که داشتند به جوانان بسیجی آموزش تیراندازی می دادند.

**پیام فدایی:** مطرح کرده اید که در همدان بعد از مدتی، روابطی که شکل داده بودید به سه بخش تقسیم کردید و شما در بخش نظامی قرار گرفتید. برنامه و وظایف این قسمت چه بود؟ آیا این بخش همان "جوخه های رزمی" ای بود که در خاطراتتان به آن اشاره شده است؟ یا با آنها فرق داشت؟

**پاسخ:** زمانی که اقلیت طرح جوخه های رزمی را داد، از نظر ما موقعیت خوبی بود که ما برویم پای عمل. اما همان طور که توی کتاب نوشتیم، وقتی که تصمیم گرفتیم یک فرد ارتشی مشخصاً ضدانقلاب را که می شناختم و می خواستیم ترور کنیم، از طریق رابط خودمان این موضوع را با سازمان مطرح کردیم. اما وقتی که خواستیم برویم پای عمل، رابط ما گفت که سازمان گفته که او را ترور نکنید. سازمان به رابط ما گفته بود که ارتش با سپاه تضاد دارد و اگر ما ارتشی ها را ترور کنیم، آن وقت ارتش و سپاه متحد می شوند برعلیه ما. این یک تحلیل علمی نبود و ما را در مخمصه قرار داد. و عملاً شرایطی برای ما بوجود آورد، که همه آن زحماتی که ما برای جمع آوری اسلحه کشیده بودیم، همه به هدر رفت.

**پیام فدایی:** گفته اید که تحلیلی که در رابطه با ضرورت شکل گیری "جوخه های رزمی" در اقلیت مطرح شده بود "این تحلیل روی دست اقلیت مانده بود." چرا چنین می اندیشید؟ فکر می کنید که این طرح چرا در ابتدا مطرح شد و چرا بعداً در جهت تحقق اش گامی برداشته نشد و بالاخره چرا عملاً کنار گذاشته شد؟

**پاسخ:** بله من معتقدم که جوخه های رزمی روی دست اقلیت مانده بود، چون که همان طور که گفتیم، اولاً رهبری اقلیت حامل مجموعه ای از نظریات متفاوت و ناهمگون بود. و از نظر من، ذهنی گرابی و دوگانگی نظری در آن موجب شده بود که از مجاهدین تقلید کند.

رهنمودی داده بود که خودش هم حاضر به اجرای آن نبود. اگر جوخه های رزمی را ما حتی ناقص هم عمل می کردیم، و حداقل قبل از اینکه رفقایمان اعدام شوند، مقاومت مسلحانه می کردیم این زمینه ای می شد که لااقل نسل بعدی از تجارب ما استفاده کند.

منی دانم اصلاً کسانی که تحلیل "جوخه های رزمی" را دادند به آن معتقد بودند یا نه. اما شما ببینید وقتی که یک رهبری یک تحلیلی می دهد، اگر به مرور زمان پی ببرد که آن تحلیل غلط است، وظیفه انقلابی حکم می کند که یک بحث درونی گذاشته شود و آن تحلیل به نقد کشیده شود و بالاخره پاسخی به نیرو هایش بدهد.

اگر از مسئول نظامی ما در حین دستگیری اسلحه نمی گرفتند، شاید او اعدام نمی شد. و یا شاید حساسیت سپاه برای دستگیری من و عباس به وجود نمی آمد. که در نهایت عباس در درگیری کشته شد و من با سختی و مشقت به کردستان رفتم.

اما اگر می توانستیم همان رهنمودهای جوخه های رزمی را عملی کنیم و به تناسب با آن سازماندهی کنیم، امکان داشت که حرکت عملی ما می توانست تأثیر خوبی در جنبش بگذارد. این را مقایسه کنید با این که ما آن همه اسلحه ها را در انبارها جاسازی کردیم و نهایتاً هم بدون استفاده به دست سپاه افتاد. رفقای بودند که چهل هزار تیرفشنگ برای ما آوردند، کلی امکانات آورده بودند که ما در انبارک ها جاسازی کردیم. اما همه این ها بدون استفاده ماند. اگر رهنمودی داده می شود، یا باید آن را پس بگیرند، یا توضیح بدهند. در آن زمان توضیح داده نشد که بالاخره چی.

آن رفقای که در رابطه با جوخه های رزمی دستگیر و کشته شدند، با صداقت در این مسیر پا گذاشتند. به نظر من اگر ما حرکت می کردیم، حرکت ما می توانست تداوم پیدا کند و در نهایت اگر هم شکست می خورد، می توانست انگیزه و تجربه ای بشود برای بقیه که ادامه بدهند. کمالین که یکی از رفقایم را بعداً در اینجا دیدم. او می گفت ما بعد از شما رفتیم که ادامه بدهیم. اما رهبری نداشتیم. اما اگر ما ادامه داده بودیم، حداقل تجربیات و زمینه هائی برای بعدی ها به جا گذاشته بودیم.

**پیام فدایی:** بخشی از این خاطرات به سفر چهل و دو روزه شما از شمال کردستان تا حوالی بوکان جهت پیوستن به سازمانی که از آن هواداری می کردید اختصاص دارد. در این قسمت به خوبی حمایت همه جانبه خلق کرد از پیشمرگان اش نشان داده می شود. اگر در طی حضورتان در جنبش خلق کرد نمونه های مشخص دیگری از چنان پشتیبانی هائی که خود به چشم دیده اید را به یاد دارید لطفاً در اینجا طرح کنید. درضمن، در مدتی که در کردستان فعالیت می کردید برخورد مردم کردستان با مبارزان غیر کرد را چگونه دیدید؟

**پاسخ:** در فروردین سال پنجاه و هشت یا همان "بهار آزادی" با چند رفیق رفتیم سنندج. در آن زمان حزب دمکرات و کومله و فدایی مهمترین نیروهای آن جا بودند یک نمونه ای را شاهد بودم که که بیانگر کمک های مادی در کنار کمک های معنوی خلق کرد به سازمان های سیاسی بود.

یک رفیقی داشتیم که کومله ای بود و می گفت فلان فامیلش که مسلمان بوده و واجب بوده که به قول خودش برود مکه، گفته بوده که ترجیح می دهد که پولی را که می خواهد خرج مکه رفتن کند بدهد به کومله تا خرج جنبش خلق کرد کند.

و یا آنطور که من شاهد بودم، اگر حمایت خلق کرد نبود، جنبش خلق کرد در مقابل ارتش ضد خلقی رژیم یک هفته هم دوام نمی آورد. حمایت خلق کرد منجر شد که خود رژیم هم به ناتوانی خودش اعتراف کند و هیأتی را با حضور طالقانی و غیره، به قول خودشان برای "مذاکره برای آتش بس یا صلح" بفرستد.

در این زمینه یک بار اتفاقی افتاد که من هم در آن شرکت داشتیم که بعداً شرح آن را خواهم نوشت. در بیست و سه بهمن سال شصت و یک در یک درگیری بین نیروهای اقلیت و سپاه پاسداران در جاده سقز- بوکان، از پیشمرگه های اقلیت ده نفر کشته و یک نفر اسیر شدند. چند نفر هم ما از پاسدارها و ارتشی ها اسیر گرفتیم. قرار شد که از طریق شورای ده با ارتش تماس گرفته شود برای مبادله جنازه رفقای مان با اسرائیلی که داشتیم.

آن ها یک نفر رفیق ما را که اسیر کرده بودند، اعدام کردند. و ده نفر هم که کشته شده بودند. شش تا از اجساد رفقایمان دست ژاندارمری افتاده بود و چهار تا دست سپاه پاسداران. جنازه هائی که دست ژاندارمری بود را با اسرا تعویض کردیم. قرار بود که ما در ازای دو ارتشی و سپاهی، یکی از اجساد رفقایمان را پس بگیریم. یعنی دو تا اسیر بدیم و یک جنازه بگیریم. بنابراین جنازه شش رفیق با دوازده اسیر مبادله شد. اتفاقاً رادیو عراق هم این خبر را پخش کرد. به خاطر می آورم که رادیو عراق این را با طعنه به سربازهای رژیم می گفت که شما آن قدر ارزش نداشتید. در ده "کوچک" (دو تا ده در





**"آتش! این چیزی ست که از این پس تحویل خواهید گرفت!"**

تمام قوا می کوشند با اتکا به نمایش دائم و جهت دار صحنه هایی از بعضی اعمال غلط انجام گرفته در این شورش بزرگ، آن را پنهان کنند.

واقعیت این است که رویدادهای کم سابقه ای که در این روزها در انگلستان اتفاق افتاده و وحشت طبقه حاکم را برانگیختند، ناشی از غریش رعد در آسمان بی ابر نبودند. شدت یابی بحران اقتصادی گریبانگیر نظام سرمایه داری جهانی و تعرض غارتگرانه ای که در سالهای اخیر با پیگیری و وحشی گری تمام توسط طبقه حاکم به کار و معاش طبقه کارگر و مردم بریتانیا سازمان داده شده، وقوع عکس العمل های متقابلاً خشن توده ای و انفجارات این چنینی را اجتناب ناپذیر کرده بود. در حقیقت، حوادث اخیر انعکاس خشم و اعتراض توده های تحت ستم نسبت به فقر و بیکاری و اخراج سازی های گسترده، اعتراض به سیاست های ریاضت کشانه تحمیلی دولت و بیانگر شدت خشم آنها نسبت به عملکردهای جنایتکارانه فزاینده پلیس به مثابه یکی از دستگاه های سرکوب بورژوازی حاکم بر انگلیس و همچنین پاسخی به اذیت و آزار همه روزه و برخوردهای توهین آمیز مأموران پلیس در مورد جوانان و نوجوانان و به گونه ای وحشیانه تر نسبت به سیاه پوستان و جوانان دیگر ملیت ها بود. این واقعیتی ست که حتی توسط بخشهایی از خود طبقه استثمارگر حاکم در جریان شورش اخیر به آن اذعان شد. شهردار سابق لندن "کن لونگستون" اعتراف کرد که در جریان دیداری که پیش از این آشوب ها از تاتنهام (منطقه ای در لندن که طغیان ابتدا از آنجا برخاست) صورت داده بود با مشاهده گستردگی فقر و بیکاری جوانان در این منطقه محروم و با توجه به گستردگی اعتراض و ناراضی مردم تاتنهام، تنها می بایست "احمق" بود که دیر یا زود انتظار وقوع چنین اعتراضات اجتماعی را نداشت. در مصاحبه "بی بی سی" با یک پیرمرد سیاهپوست نیز، وی با تأکید بر رفتار خشن و توهین آمیز روزمره پلیس لندن با جوانان و نوجوانان به خصوص اگر سیاه پوست باشند، آن هم بدون هیچ

در چند روز گذشته، جامعه انگلیس شاهد نا آرامی ها و حوادث ظاهراً غیر مترقبه در محله های مختلف لندن و در چندین شهر بزرگ و کوچک انگلستان بود که توجه تمام جهانیان را به خود جلب نمود. نا آرامی ها از درگیری با پلیس، آتش زدن ماشین ها و فرارگاه های پلیس، شکستن شیشه های ساختمان بعضی از مراکز دولتی از جمله اداره بیکاری، مراکز شرط بندی، و آتش زدن فروشگاه های زنجیره ای بزرگ و یا شکستن درب و پنجره های آنها شروع گشته و در تداوم خود حتی بعضی از محل های کسب و کار مغازه داران کوچک را نیز در بر گرفت. همچنین در مواردی، با سرایت آتش به خانه های مسکونی در طبقه بالای محل آتش زده شده، مردم محل نیز دچار آسیب و خسارت شدند.

اگر آنچه بوقوع پیوست صرفاً محدود به یک محل و منطقه خاص بود، شاید فهم دقیق دلایل آن در میان فضای مسموم تبلیغات و فریبکاری های رسانه های سرمایه داران حاکم بر جامعه انگلیس آسان نبود. بویژه آنکه تبلیغات بیشرمانه ای، در یکی دو روز اول کوشیدند که جوانان شرکت کننده در این اعتراضات را "باند های جنایتکار سازمان یافته" و "خرابکاران" و "اوباشانی" جلوه دهند که گویا از مناطق دیگر به محله های آشوب زده آمده بودند. اما "همه گیر" بودن و گستردگی نا آرامی ها به وضوح نشان داد که چه خشم و ناراضی شدیدی در میان توده مردم انگلیس نسبت به وضع اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه وجود دارد. به واقع، حوادث اخیر قبل از هر چیز شدت تضادهای انباشته شده در جامعه انگلستان و شدت خشم ناشی از فقر و ستم و سرکوبی را در بطن جامعه سرمایه داری انگلستان آشکار نمود و در مقابل دید همگان قرار داد که برای خیلی ها در نگاه اول به چشم نمی آید. فقر، بیکاری، ستم و سرکوبی که حاصل سرشکن کردن بحران دائماً فزاینده و شدید و غیر قابل علاج سیستم سرمایه داری، از طرف بورژوازی انگلیس بر کرده کارگران و طبقات پائین جامعه در این کشور است. این حقیقتی ست که تبلیغات کر کننده دولت و رسانه های تبلیغاتی نظام حاکم امروز با

دلیل واقعی، مطرح کرد که به هیچ وجه از حوادث اخیر و طغیان جوانان بر علیه پلیس، "متعجب" نشده و رفتار "نژاد پرستانه" پلیس را عامل اصلی این حوادث خواند. نظر افراد دیگری نیز در روزهای اول که هنوز تبلیغات سوء طبقه حاکم در رسانه ها دامنه وسیعی نیافته بود، انعکاس یافت و آنها همگی زمینه و مسبب اصلی حوادث اخیر را "کات" ها (قطع و کاهش بودجه های خدمات عمومی) یعنی همان تحمیل سیاست ریاضت کشانه به مردم طبقات پائین و نیز برخوردهای خشونت آمیز پلیس با جوانان ابراز داشتند.

نا آرامی در بریتانیا در زمانی اتفاق می افتد که کمر مردم این کشور و بویژه مردم کارگر و زحمتکش در زیر فشار ناشی از فقر و گرانی و بیکاری و تورم، بیش از پیش خم شده است. دولت محافظه کار در اتحاد با لیبرال دمکراتها، برای به اصطلاح جبران کسری بودجه نجومی کشور (بخوان تامین آن از جیب خالی مردم) یکی از گسترده ترین تعرضات غارتگرانه را به نفع سرمایه داران از طریق تحمیل برنامه های ریاضت کشی اقتصادی به مردم انگلیس سازمان داده است. از اوایل امسال کارگران و کارمندان با سرعتی بیشتر دسته دسته از کار بیکار شده اند. در چنین شرایطی، کاهش و قطع پی در پی مزایای اجتماعی، بیمه بیکاری و هزینه کمک مسکن از یکسو و رشد دائم التزاید گرانی و تورم و کاهش دستمزدها و حقوق های پرداختی به کارمندان از سوی دیگر، میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان و توده های محروم هر چه بیشتری را به زیر خط فقر پرتاب کرده است. طبق آمار موجود در مناطق محرومی نظیر "تاتنهام" و "هکنی" برای هر فرصت شغلی بین پنجاه تا صد متقاضی که اکثر آنها جوانان بیکار هستند، وجود دارد. به همین دلیل امروز صف جوانانی که با وجود فارغ التحصیل شدن از دانشگاه ها بدلیل بیکاری در مقابل اداره کار صف می بندند از هر مقطعی در مقایسه با سالهای اخیر، طویل تر شده است. از طرف دیگر سیاستهای اقتصادی دولت حاکم دمار از روزگار کارگران، کارمندان، دانشجویان، صاحبان مشاغل خرد، و ارتش ذخیره کار ۳ میلیونی (آمار غیر رسمی بسیار بیشتر از این رقم رسماً اعلام شده است) درآورده است.

**باید دانست که تمامی فشارهای اقتصادی و فقر و بیکاری فزاینده برای مردم در حالی ست که همزمان، بانکها، کمپانی های انرژی، فروشگاه های زنجیره ای عظیم، آژانس های واسطه دلال در تمام رشته ها و شرکت های بیمه، بیشترین مبالغ را از بابت سودهای نجومی ناشی از افزایش قیمتها به جیب زده اند. به موازات تشدید برنامه های ریاضت کشی اقتصادی، چماق سرکوب طبقه حاکم نیز بزرگتر و بیرحم تر گشته است، به طوری که کارنامه سیاستها و برخوردهای**



نشان می دهد. بحث هایی که در جرایم جیره خوار بورژوازی در جریان است همگی در جهت "ضرورت" تشدید کنترل بر عرصه های خصوصی زندگی مردم، قوانین سخت تر برای "تنبیه" "اوباشان دستگیر" شده، تهدید به "قطع" مزایای مسکن و کمک هزینه های دولتی در مورد کسانی که در این حرکات اعتراضی شرکت کرده می باشد. اینها نشانه هائی از سیاست خزنده خطرناکی برای دراز مدت ست که در ورای عکس العمل شدید کوتاه مدت کنونی توسط بورژوازی حاکم در بریتانیا این روزها تعقیب می شود. درک این واقعیت و **کوشش برای تبلیغ و بالا بردن آگاهی افکار عمومی در انگلستان به منظور مقاومت در برابر هجوم حکومت به حقوق دمکراتیک مردم یک وظیفه مبرم برای تمامی انسانها و نیروهای آگاه در این کشور است.**

اکنون شعله های شورش جوانان بریتانیا موقتا با زور و تهدید و سرکوب پلیس ظاهرا خاموش شده، اما به آسانی می توان درک کرد که عوامل اساسی بروز این حوادث یعنی فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب و در یک کلام شکافهای فزاینده طبقاتی بر جای خود مانده و این عوامل با تداوم وضع موجود بدون شک هر چه بیشتر رشد خواهند کرد. نشانه این واقعیت در یکی از پیامک هایی قابل رؤیت است که در سیستم های تلفن، و شبکه های اجتماعی این روزها بشدت در بین جوانان مناطق محروم بریتانیا دست بدست می گردد. پیامک مزبور که در خطاب به مقامات حاکم می باشد، عبارت از این است: " آتش! این چیزی ست که از این پس تحویل خواهید گرفت!"

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - لندن**  
۱۲ آگوست ۲۰۱۱

چند روز گذشته، دولت هزاران نیروی تازه نفس پلیس را برای سرکوب مردم روانه خیابانها کرد و در بعضی محلات با اخطارهای پلیس برای ترساندن مردم از احتمال غارت مغازه هایشان، یکی دو روز یک حالت شبه حکومت نظامی برقرار شد و مراکز اقتصادی در ساعات اولیه بعداز ظهر تعطیل شدند. در چنین شرایطی با یورش گسترده پلیس، صدها تن از جوانان دستگیر شده و بدون گذراندن مراحل قانونی موجود، در "دادگاه" هایی که در روزهای اخیر ۲۴ ساعته به کار مشغول بوده اند به زندانهای طویل المدت محکوم شده اند. در حالیکه شکار مظنونین به شرکت در این نا آرامیها ادامه دارد. در میان "محکومین" این دادگاه ها هستند نوجوانانی که برای "دزدیدن" یک جفت کفش و یا "بطری آب" (جرمی که در حالت عادی، حداکثر منجر به اخطار و یا محکومیت به کار مجانی یا به زبان انگلیسی "کامیونیتی آردر" می شود) به ۶ تا ۹ ماه زندان محکوم شده اند. این نمونه ها جلوه ای از شدت خشم و اعمال زور غارتگران و دزدان سرگردنه در هیات حاکمه را نشان می دهد که در حالی که با ارتکاب به جنایات اقتصادی و سیاسی دائما در حال چپاول توده های زحمتکش هستند، حال که "تقدس" مالکیت خصوصی آنها زیر پا گذاشته شده، قربانیان خود یعنی توده های فقیر و خشمگین از خشونت های پلیس را تحت عنوان "دزدی" و "جنایت" تنبیه می کنند.

این روزها روزنامه ها و رادیو تلویزیون انگلیس در حال پخش دائم تهدیدات مقامات حاکم بر علیه جوانان هستند. آنها در هراس از امکان انفجار دوباره، پس از تهدید مردم در نخستین واکنش خود، از ضرورت افزایش بودجه پلیس و نیروهای سرکوب دم زدند. با استفاده از جو تبلیغاتی متشنجی که بوجود آورده اند، همه جا از ضرورت تعویض قوانین جاری (که به هر حال بقای کمربندی از دستاوردهای دمکراتیک مبارزات مردم بریتانیا در طول تاریخ در آنها وجود دارد) با قوانین هر چه سرکوبگرانه تری برای باز گذاشتن دست پلیس در برخورد با حرکات اعتراضی صحبت در میان است. صحبت از "کنترل دولت" بر شبکه های اجتماعی و حتی امکان باز کردن بحث مجازات اعدام در مجلس انگلیس است. بورژوازی امپریالیستی بریتانیا که یک لحظه از موعظه در مورد "دمکراسی" و "احترام به حقوق دمکراتیک" غافل نشده و تمامی جنایات خود بر علیه کارگران و خلعهای تحت ستم در انگلستان را زیر نام "دمکراسی" توجیه می کند، در هراس از رشد مبارزات و حرکت های انقلابی توده ها، با سرعت هر چه بیشتری مجبور به دریدن ماسکهای دروغین این دمکراسی شده و ماهیت ضد خلقی خود را با موجی از تهدید به استفاده از ارتش و غیره بر علیه مردمش

نژادپرستانه پلیس انگلیس که تا کنون قربانیان بسیاری گرفته در شرایط بحرانی سالهای اخیر هر چه قطورتر شده است. اتفاقاً در مصاحبه ای با یک جوان جان به لب رسیده که از شبکه اسکای نیوز هم پخش شد، این واقعیت مورد تأکید قرار گرفت؛ و وی آشکار کرد که برخوردهای وحشیانه پلیس با توده ها و بویژه جوانان، زندگی در انگلیس را برای آنان تبدیل به "زندان" کرده است.

**واضح است که چنین فشارهای فزاینده و طاقت فرسای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، نمی توانست برای مدت زیادی در زیر پوست جامعه به صورت نامرئی به حیات خود ادامه دهد. درست تراکم تدریجی این تضادها بود که به ناگزیر با جرقه ماجرای قتل وحشیانه "مارک دوگان" توسط پلیس منفجر شد و "بیگ سوسایتی" (عبارت تخریب آمیز نخست وزیر فربیکار انگلیس) یعنی "جامعه بزرگ" انگلیس را در مدت کوتاهی درهم نوردید. پخش سریع خبر قتل وحشیانه این پدر جوان توسط پلیس و شلیک عامدانه افسران پلیس به او در شرایطی که وی را روی زمین دراز کرده بودند، نمی توانست خشم و نفرت وسیع مردم در منطقه را بر نیانگیزاند. پلیس به اعتراضات صلح آمیز و عادلانه خانواده و بستگان قربانی کوچکترین وقعی ننهاد و این در حالی بود که نتیجه تحقیقات بعدی توسط "اداره مستقل شکایات" پلیس نیز نتوانست جنایت آشکار پلیس را نادیده بگیرد. اعتراض اولیه خانواده قربانی در مواجهه با برخورد ضد مردمی پلیس، به خشم و تفر بد شد و به این ترتیب آتش خشمی که بر علیه ظلم و بی عدالتی از این منطقه محروم لندن شعله ورگشت، بسرعت بسیاری از مناطق و شهر های دیگر را نیز که شرایطشان آماده انفجار بود در برگرفت و وحشت مقامات حاکم را برانگیخت.**

**امروز طبقه حاکم ضمن کوشش در لاپوشانی واقعیت های دردناکی که در "جامعه بزرگ" انگلیس باعث طغیان جوانان گشت، و با تأکید و برجسته کردن حرکت های غلطی که بطور طبیعی عکس العمل منفی بحق افکار عمومی را موجب شده (حرکت هائی که وقوع آنها در جریان شورشهای خودبخودی، به دلیل عدم وجود یک رهبری انقلابی و فقدان عنصر آگاهی لازم دور از انتظار نیست)، این واقعیت ناسف بار را به دستمایه تبلیغات زهرآگین و دروغ خویش تبدیل نموده و رسانه های طبقه حاکم از آن به منظور کوبیدن حرکت عدالت خواهانه مردم و پوشاندن ماهیت عادلانه آن استفاده می کنند. در پرتو چنان تبلیغاتی، در طول**

## "آلترناتیو" یا ایجاد سر درگمی



واقفیت این هست که مبارزه مسلحانه و عنصر چریک فدائی بدلیل تاثیرات شگرفی که در تاریخ جنبش انقلابی مردم ما برای آزادی و دموکراسی بجای گذارده اند ، امروز نیز در وسعت زیادی در بین مردم ایران و بخصوص نسل جوان از محبوبیت خاصی بر خوردار هستند. بی دلیل نیست که این روز ها "کتاب دشمن" در مورد "تاریخ چریک ها" از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نوشته و منتشر می گردد. همچنین اقسام نشریات مختلف در سال های اخیر منتشر شده اند که همگی سعی کرده اند با استفاده از محبوبیت رفقای فدائی چون حمید اشرف ها در واقع تاریخ این سازمان و مبارزات آن ها را به گونه ای تحریف کنند. نشریه "آلترناتیو" هم نمونه بارزی از این نوع تلاش هاست.

رفقای بنیان گذار سازمان تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران داشتند و در پرتو چنین شناختی است که رفیق احمد زاده به درستی مطرح میکند:

**"مسئله این نیست که مبارزه مسلحانه شکلی از اشکال پر تنوع مبارزه است که در شرایط خاصی و با آمادگیهای خاصی ضروری می شود بلکه مسئله این است که مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه جانبه را تشکیل می دهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پرتنوع مبارزه ضروری و سودمند می آفند. مسئله این است که آن ارگان مبارزه طبقاتی پروتاریا یا اگر اسمش را بگذاریم حزب، ارگانی که واقعاً پیشاهنگ خلق باشد، ارگانی که واقعاً قادر به رهبری مبارزه همه جانبه توده ها باشد، تنها در خود مبارزه مسلحانه می تواند به وجود آید."** بوبندگاه واقعی راه آزادی و سوسیالیسم می توانند کتاب رفیق مسعود احمدزاده را در لینک زیر مطالعه کنند:

<http://www.siahkal.com/publication/massoud.htm>

البته این اولین بار نیست که با قایم شدن در پشت نام رفقای بزرگ فدائی ، به تئوری چریک های فدائی خلق حمله میشود. در بزرگترین مقطع تاریخ مبارزاتی مردم ایران در سال ۵۷ شاهد بودیم که چگونه عناصر توده ای - اکثریتی با استفاده از نام رفیق جزئی و سنگر گرفتن در پشت آن ، بخش مهمی از بزرگترین سازمان انقلابی توده ها را به پاپوسی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بردند. آن ها بودند که با گذاشتن رفیق جزئی در مقابل رفیق احمدزاده به تئوری سازمان چریکهای فدائی خلق تاختند. امروز هم در ادامه کار توده ای - اکثریتی ها، نشریه "آلترناتیو" می نویسد که جزئی پایه گذار سازمان چریکهای فدائی خلق بود و غیره... به همان گونه که سازمان فرخ نگهدار خائن و رسوا ، خود را در پشت نام رفیق جزئی قرار داده بود، امروز هم با تعریف و تمجید از رفیق حمید اشرف ، سعی میشود تا باز هم ذهن ها را در مورد تاریخ واقعی این سازمان مخدوش نمایند. چگونه ممکن است به راه و آرمان حمید اشرف ها باور داشت و یا خود را آن طور که "آلترناتیو" جلوه داده دوستدار حمید اشرف معرفی کرد ولی بعد با انکا به گفته های خائنی چون فرخ نگهدار ، رفیق حمید را "عضو گیری" شده توسط فرخ نگهدار نامید؟ شخصی که حتی در زندان های شاه هم کسی او را به عنوان فدائی قبول نداشت. او

دموکراسی بجای گذارده اند ، امروز نیز در وسعت زیادی در بین مردم ایران و بخصوص نسل جوان از محبوبیت خاصی بر خوردار هستند. بی دلیل نیست که این روز ها "کتاب دشمن" در مورد "تاریخ چریک ها" از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نوشته و منتشر می گردد. همچنین انواع و اقسام نشریات مختلف در سال های اخیر منتشر شده اند که همگی سعی کرده اند با استفاده از محبوبیت رفقای فدائی چون حمید اشرف ها در واقع تاریخ این سازمان و مبارزات آن ها را به گونه ای تحریف کنند. نشریه "آلترناتیو" هم نمونه بارزی از این نوع تلاش هاست. این نشریه که ادعا شده است در ایران منتشر می شود ، با برجسته کردن نام و عکس رفیق حمید اشرف ، در واقع خواسته است با سوء استفاده از محبوبیت این رفیق ، افکار نسل جوان را نسبت به مبارزه مسلحانه مخدوش کند. این نشریه کوشیده است تابلوی سر درگمی بسازد که بتواند عکس حکمت را هم در کنار رفقای فدائی قرار دهد، و بعد هم رفیق حمید را اسطوره ای بنامد که گویا همچون تروتسکی!! بوده است (یعنی با استفاده از محبوبیت رفیق حمید اشرف، تروتسکی را برای جوانان محبوب جلوه دهد). یا از شعاعیان سوپر انقلابی می سازد که گویا او از زاویه انقلابی ضد لنین بوده است !!! تا نسل جوان این طور تصور کند که هم میشود ضد لنین بود و هم زمان یک انقلابی سوپر اسطوره هم بود !!!

برای آن هایی که از دور و نزدیک ، دستی بر آتش داشته اند روشن است که همه مطالب این نشریه در واقع تحریف تاریخ و بنیان های نظری سازمان چریک های فدائی خلق هست. اگر همین شماره در پشت نام رفیق حمید سنگر نگرفته بود ، نمی توانست توجه کسی را جلب کند. اما مسئله مهمتر آن است که در پشت این سنگر ، تاریخ این سازمان و تئوری مبارزه مسلحانه میباشد که در اصل تحریف شده است. در این نشریه رفیق مسعود احمدزاده به عنوان فردی که فقط عمل مسلحانه را قبول داشت شناسانده میشود !!! نویسندگان این نشریه حتی به خود زحمت این را هم نداده اند تا حداقل نیم نگاهی به کتاب رفیق احمدزاده به نام "مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی ، هم تاکتیک" بیاندازند تا درک عمیق او را از ساختار جامعه ایران که امروز هم با همه تغییر شرایط ، اساس آن پا برجاست و تئوری ای که در پشت مبارزه مسلحانه نهفته است را دریابند. همه کسانی که با نظرات رفیق احمدزاده آشنا هستند بخوبی میدانند که

به تازه گی نشریه ای به نام "آلترناتیو" با نام و عکس رفیق کبیر حمید اشرف و با عنوان "حمید اشرف آمیزه سرود و فلز" منتشر شده است که در درجه اول توجه را به خود جلب می کند ، اما با یک مرور سریع در این نوشته و سایر مندرجات این نشریه ، طولی نمیکشد که خواننده متوجه می شود که "آلترناتیو" آن طور که ادعا می کند ، یک نشریه چپ رادیکال و تریبونی برای بزرگداشت یاد و راه فرزندان انقلابی و کمونیست خلق نیست ، بلکه کوششی برای تخریب جنبش چپ انقلابی و جریان جنبش کمونیستی با ادعا و ظاهری "حمایت کننده" از آن است.

به نظر نمی رسد که خیلی ها بدانند که این "آلترناتیو" با نام و عکس رفیق کبیر حمید اشرف ، نه اولین ، بلکه چهارمین شماره آن نشریه است. نشریه ای که از محبوبیت چریکهای فدائی خلق در میان جوانان و مردم ایران استفاده می کند تا بتواند نظرات انحرافی بعضی از افراد - چه ایرانی و چه غیر ایرانی را به میان جوانان ببرد. مثلاً ایزاک دوپچر تروتسکیست را به عنوان یک مارکسیست تمام عیار و تاریخ دان معرفی می کند و یا دو مقاله ، یکی از منصور حکمت و دیگری از رفیق کبیر فدائی - امیر پرویز پویان را درج کرده و عکس این دو را در کنار هم قرار می دهد، تا بتواند با محبوبیت رفیق پویان ، حکمت را شخصی همانند او بشناساند و در میان افراد نا آگاه و یا کم آگاه ، سر درگمی ایجاد کند.

برای نشان دادن همسانی دو پدیده باید در واقعیت امر تشابهی بین ماهیت و عملکرد آن ها وجود داشته باشد. اما آیا با هزار من سریشم هم می توان حیات ، عملکرد و مرگ کمونیست کبیری نظیر امیر پرویز پویان از بنیان گذاران سازمان چریک های فدائی خلق و تاثیر اندیشه های پاک او در رشد و گسترش جنبش کمونیستی کشورمان را با حیات و عملکرد و مرگ کسی همچون منصور حکمت مقایسه کرد؟! حکمت کسی است که هر زاویه ای از زندگی و حیات سیاسی و پراتیک او با جریانی که سازنده اش بوده با چندین علامت ستوال و شک و شبهه حتی از سوی رهروان سابق او روبروست؟ این کاری است که گردانندگان "آلترناتیو" در شماره اول نشریه خود انجام داده اند.

واقفیت این هست که مبارزه مسلحانه و عنصر چریک فدائی بدلیل تاثیرات شگرفی که در تاریخ جنبش انقلابی مردم ما برای آزادی و

حتی از طرف یاران کنونی خودش هم فدائی و متعلق به فدائی ها شناخته نمی شد!!

در این نشریه ، در حالیکه از "کتاب دشمن" به عنوان نازنجکی که از طرف دشمن به طرف "الترناتیو" پرتاب شده نام میبرند ولی در همین حال، ادعا ها و اتهاماتی که وزارت اطلاعات منفور جمهوری اسلامی با جعل مضاعف اسناد ساواک شاهنشاهی و با آن ها بهترین فرزندان کمونیست را آماج اهداف پلید و شوم خود قرار داده را مجدداً تکرار کرده و مزین صفحات نشریه خود قرار میدهند، تا با انشاء ای دیگر به خورد خواننده جوان نا آگاه و یا کم آگاه دهند.

یکی دیگر از نکاتی که نیت انتشار دهندگان این نشریه را بر ملا می سازد و هدف نهانی این نشریه را آشکار می کند این است که برای نوشتن مطالب گوناگون این نشریه به بسیاری از منابع مختلف رجوع شده به جز نوشته های خود چریکهای فدائی خلق!!! این برخورد نیز به هیچ رو تصادفی و از روی نا آگاهی منتشر کنندگان نشریه "الترناتیو" نیست. آن ها هیچ گونه بر خورد له یا علیه نوشته های رفقای چریکهای فدائی خلق نکرده و اشاره ای هم به آن ها نمیکنند. تو گوئی انگار چنین تشکیلاتی اصلاً در روی کره زمین وجود ندارد. اگر به واقع ریگی به کفش این جماعت نمی بود و می خواستند با تاریخ این سازمان بطور واقعی آشنا شوند ، عملاً می بایست به ده ها نوشته ای که توسط رفقای چریکهای فدائی خلق و از جمله رفقا اشرف دهقانی و فربرز سنجر که خود شاهدان زنده آن دوران هستند و خود ، آن تاریخ را از نزدیک تجربه کرده اند، رجوع میشد و آن نوشته ها را در نظر می گرفتند. (\*) بطور مشخص رفیق اشرف دهقانی در سخنرانی که به مناسبت چهلمین سالگرد سیاهکل برگزار شده بود ، پروسه شکل گیری سازمان چریکهای فدائی خلق را به وضوح چنین توضیح داد:

"در اینجا به خاطر بد آموزی هانی که نا حالا صورت گرفته من مجبور هستم که تأکید کنم که گروه جنکل مشخصات و مختصاتی داشت که اونو از گروه رفقا سورکی - جزئی - ظریفی متمایز می کنه. این درسته که رفیق غفور و چند تن دیکه در گروه جنکل ، قبلاً با گروه قبلی

ارتباط داشتند و یا عضو اون بودند ، ولی این رفقا، شخصاً ، هر سابقه ای هم که خودشون داشتند ، گروه مشخص جنکل رو با مختصات خاص خودش ، برای هدف مشخصی به وجود آوردن. و این گروه بود که معیارها و مسایل مشترکی با گروه احمدزاده داشت. و به این خاطر این دو در ارتباط با هم قرار گرفتند . بحث اینه که ما تاریخ مونو درست بشناسیم ، تا فربکاران نتونند با خلط مسایل مختلف ، کمراهی ایجاد بکنن، مثلاً کتاب دشمن) کتابی که دو سال پیش ، وزارت اطلاعات بر علیه چریکهای فدائی خلق منتشر کرده) ، اومده نظراتی که رفیق جزئی چند سال بعد از تشکیل چریکهای فدائی خلق ، در زندان نوشته ، اونو رو اومده به گروه جنکل نسبت داده و با ذکر مغایرت اون نظرات با نظرات رفیق احمدزاده به خیال خودش کشفی کرده و گفته که این "دو کانگی نهفته در ساختار سازمان" بود !! در حالی که اون نظراتی که رفیق جزئی در زندان نوشته بود اصلاً قبلاً ، حتی در خود گروه جزئی هم مطرح نبودند و وجود نداشتند. (\*\*)

ولی در عمل می بینیم که این گفته صریح ، بطور عامدانه مورد توجه نویسندگان "الترناتیو" قرار نمیگیرد. خسرو پارسا ، واحد پور ، شالگونی ، نیکفر ، کلانتری و علی عبیدی "نقطه عزیمت" آن ها میشوند. حمید اشرف با تروتسکی مقایسه میشود، جزئی پایه گذار سازمان میشود ، شجاعیان انقلابی کمونیست نامیده میشود ، نام رفیق بهروز دهقانی که چریک فدائی خلق شناخته شده ای است به جای نام رفیق بهروز ارمغانی گذاشته می شود ، و برای اعتبار دادن به فرخ نگهدار رسوا ، در نهایت ، رفیق حمید اشرف کسی که از طرف "فرخ نگهدار" عضو گیری شده ، قلمداد میشود !!! و همه این ها تحت ستودن شخصیت انقلابی حمید اشرف صورت می پذیرد !!!

متأسفانه در دورانی بسر میبریم که بازار مکاره فرصت طلبان است و علیرغم این که شنیدن صدای هر نوع رادیکالیسمی باعث خشنودی است، باید اذعان شود که دشمنان مردم در لباس های رنگارنگ برای هر چه بیشتر متوهم کردن نسل جوان و منحرف کردن مسیر مبارزاتی اش در تلاشند. اگر امروز مازیار بهروز

متأسفانه در دورانی بسر میبریم که بازار مکاره فرصت طلبان است و علیرغم این که شنیدن صدای هر نوع رادیکالیسمی باعث خشنودی است، باید اذعان شود که دشمنان مردم در لباس های رنگارنگ برای هر چه بیشتر متوهم کردن نسل جوان و منحرف کردن مسیر مبارزاتی اش در تلاشند. اگر امروز مازیار بهروز ها ، میلانی ها ، ماهرویان ها ، و پیمان وهاب زاده ها کارت های سوخته شده و بی آبرویی آبرویی شده اند ، حال تلاش بر آن است که برای ادامه کار آن ها، عناصر جدیدی را به میدان بیاورند. به نظر می رسد که با مطالعه همین شماره و مشاهده شیوه کار تهیه کنندگان "الترناتیو" ، در صورت تداوم کار این نشریه ، طولی نخواهد کشید که ماسک دفاع از مبارزه مسلحانه آن ها به کنار خواهد رفت و چهره و جایگاه واقعی و محل نشر حقیقی آن برای افکار عمومی و به ویژه جوانان مبارز روشن خواهد شد.

ها ، میلانی ها ، ماهرویان ها ، و پیمان وهاب زاده ها کارت های سوخته شده و بی آبرویی شده اند ، حال تلاش بر آن است که برای ادامه کار آن ها، عناصر جدیدی را به میدان بیاورند. به نظر می رسد که با مطالعه همین شماره و مشاهده شیوه کار تهیه کنندگان "الترناتیو" ، در صورت تداوم کار این نشریه ، طولی نخواهد کشید که ماسک دفاع از مبارزه مسلحانه آن ها به کنار خواهد رفت و چهره و جایگاه واقعی و محل نشر حقیقی آن برای افکار عمومی و به ویژه جوانان مبارز روشن خواهد شد.

سارا نیکو

۲۲ اوگوست ۲۰۱۱ - ۲۱ مرداد ۱۳۹۰

(\*) برای مطالعه نوشته های رفقای چریکهای فدائی خلق ایران میتونید به سایت "سیاهکل" رجوع کنید: [www.siahkal.com](http://www.siahkal.com)

(\*\*) متن کامل سخنرانی رفیق اشرف دهقانی به مناسبت چهلمین سالگرد حماسه پرشکوه سیاهکل:

<http://www.siahkal.com/index/mid-col/matne-sokhanranie-RAD-Toronto-20110205.htm>

## برخی از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران

<p>☆</p> <p>درباره</p> <p>تئوری مبارزه مسلحانه</p> <p>چریکهای فدایی خلق ایران</p> <p>مرداد ۱۳۵۸</p>	<p>☆</p> <p>ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا</p>  <p>رفیق امیرویز پویان</p> <p>۱۳۵۰</p>	<p>☆</p> <p>برای تهیه این جزوات و سایر کتابها و آثار چریکهای فدایی خلق ایران از آدرس زیر دیدن کنید:</p> <p><a href="http://www.siahkal.com/publication.htm">http://www.siahkal.com/publication.htm</a></p>	<p>☆</p> <p>مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک</p>  <p>رفیق مسعود احمدزاده</p> <p>۱۳۴۹</p>	<p>☆</p> <p>سه رساله (گوشعلبی از "مبارزه ایتولوژیک")</p> <p>چریکهای فدایی خلق ایران</p> <p>مهر ۵۷ تا آذر ۵۸</p>
<p>☆</p> <p>فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران</p> <p>اشرف دهقانی</p> <p>۱۳۸۰</p>	<p>☆</p> <p>تحلیلی از ماهیت قدرت دولتی پس از قیام بهمن چریکهای فدایی خلق ایران</p> <p>۱۳۵۸/۱-۱۱۵</p>	<p>☆</p> <p>ملاحظات دربارۀ "مساله زن" (مجموعه مقالات)</p> <p>اشرف دهقانی</p>	<p>☆</p> <p>ملاحظات دربارۀ سازمانیابی طبقه کارگر در ایران</p> <p>پولاد</p> <p>اردیبهشت ماه ۱۳۸۲</p>	<p>☆</p> <p>سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در میتینگ مهاباد</p> <p>۱۳۵۸</p>

گرایان باشند در حفظ سلطه جهانی جمهوری اسلامی تفاوت اساسی با هم ندارند. آن ها همگی در برابر توده ها صف بسته و همان سیاست هایی را دنبال میکنند که در این سه دهه اجرا شده است، سیاست هایی که نه تنها خواسته های توده ها را به سخره گرفته بلکه در سرکوبی این خواسته ها از هیچ جنایتی دریغ نرزیده است.

تجربه ۸ سال قدرت اصلاح طلبان به توده ها که با جسم و جان خود حس کرده اند که در شرایط این دیکتاتوری به ارزشترین کالا تبدیل شده و به شدیدترین وجهی استثمار میشوند بروشنی نشان داد اصلاح پذیر بودن جمهوری اسلامی افسانه ای بیش نیست. به همین دلیل هم آن هایی که از این "انتخابات" چیزی "بیش از این" انتظار دارند به این فریب که گویا انتخابات با وجود رژیم کنونی میتواند بیانگر واقعی اراده توده ها باشد باور کرده و خود و توده ها را فریب داده اند، زیرا در این جمهوری تنها چیزی که وجود ندارد شرایط ابراز آزادانه رای توده هاست. رژیمی که هر جناح اش حکومت را بدست گیرد تنها حقی که نصیب توده ها شده و میشود بی حقی کامل و فقر و مسکنت بیشتر است، فقری که در مقابل آن ثروت های افسانه ای این سرمایه داران فاسد و قاتل قرار دارد.

اگر آخوند خاتمی به صحنه انتخابات وارد شود همچون گذشته وعده هایی خواهد داد ولی باز همچون گذشته ریاکارانه این را نیز تلقین خواهد کرد که "ناتوانی" او در تحقق سیاست هایش به نفع توده ها به دلیل اجحاف و زورگویی جناح مقابل است. این کاری است که وی بیش از این انجام داده است، و همچون گذشته وعده هایی خواهد داد و از اتوپی ای سخن خواهد گفت، ولی باز عمل او نشان داده است که خواسته واقعی او همین "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، و نه یک کلمه کمتر" خواهد بود. غیر از این، هر ادعائی اتوپی ای بیش نخواهد بود.

**عبداله باوی - ۲۳ اوت ۲۰۱۱**

**زیر نویس:**

**(\* در نفس سرکوبی توده ها، این دو جناح نشان داده اند که هیچ تضادی با هم ندارند.**



**اتوپی**

**"انتخابات موکراتیک"**

**آنها در جمهوری اسلامی!**

جلوگیری از اعتراضات توده ها نبود او با بر افراشتن پرچم فریبکارانه "اصلاح طلبی" به میدان انتخابات آمد و با سازماندهی همه جانبه یک هجوم تبلیغاتی ریاکارانه به مردم ستمدیده به تلاش برای تداوم عمر این رژیم منحوس پرداخت. اعمال این جناح در آن دوره گرچه خود افشاگر چهره آن ها بود اما باز فریبکاران و دوستان نادان خلق با روش های روزنامه نویسی عامیانه و یاهو پردازی متاثر از شرایط مادی خود سعی کردند ادعا های دروغین این مرتجع را مطالباتی واقعی از سوی وی جلوه دهند.

آخوند خاتمی در شرایطی در باره "جامعه مدنی" قصه میگفت و نوکران خودفروخته نیز از این داستان سرانی ها به شعف آمده و همه توانایی خود را بکار می بردند تا از اراجیف این مرتجع چیزی خلق کنند که به گوش شان خوش آیند باشد، که در دوره او ظالمانه ترین قوانین ضدکارگری به تصویب رسید و اعتراض بر حق دانشجویان در ۱۸ تیر با تأیید وی به خون کشیده شد. بر این اساس هر بار که واقعیت ها چشم توده ها را باز می کرد و فریاد خشم شان را بر می انگیخت و افسانه بودن اصلاح پذیری جمهوری دار و شکنجه را نشان می داد دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی براه می افتاد تا نشان دهد که این آخوند فریبکار چه نیت و برنامه های خوبی در سر دارد و چگونه نیرو های "خود سر" نمی گذارند وی برنامه هایش را پیش ببرد. در حالی که مردم به عینه می دیدند که سیاست های واقعی این "اصلاح طلب" همراه با متحدین(\*) خود که همانا اصول

دوره نهم انتخابات مجلس، در زیر حاکمیت جمهوری اسلامی این رژیم حافظ منافع بورژوازی وابسته نزدیک میشود و دوباره به مانند همیشه، دلکان به حق و فریبکاران منفور به تلاش افتاده اند تا شرایطی فراهم کنند تا توده ها به صندوق های "انتخابات" روی آورده تا دوباره این رژیم را بزعم خودشان در چشم جهانیان مشروعیت بخشند.

از میان همه جناح ها و گروه های چپاول گر و آزمنند که برای بقای این رژیم فاسد و جنایت کار تلاش کرده و بر ضیافت تاراج میهن از هم سبقت گرفته اند، از "اصلاح طلبان" و شخص آخوند خاتمی "خواسته" شده است که در این "انتخابات" شرکت کند و این فریبکار نیز برای شرکت در این "انتخابات"، "خواسته"هایی را مطرح کرده است تا به قول وی انتخابات در یک شرایط دموکراتیک انجام شود. ادعای امکان پذیری شرایط دموکراتیک در شرایط سلطه جمهوری اسلامی برای انتخابات خود به روشنی نشان می دهد که این ادعا صرفاً برای فریب توده ها طرح شده است.

البته فریبکاری آخوند خاتمی تاریخ طولانی ای دارد و صرفاً به تلاش اش برای گرم کردن تنور انتخابات مربوط نمی شود او ۸ سال با دمیدن بر شیبور "اصلاح طلبی" و ادعای امکان پذیر بودن اصلاح وضع کشور در زیر سلطه جمهوری اسلامی، رئیس جمهور شد، اما جز حرف چیزی تحویل مردم نداد. به واقع در دوره وی تنها چیزی که در جمهوری اسلامی اصلاح شد همانا فریب مردم بوده است. در شرایطی که ماشین سرکوب رژیم دیگر مانند سابق قادر به

## در هوای درهم شبگیر

چيست اين سلول

چيست اين ديوارهاي پست بي روزن

جز براي يك دو روزي بيش

پايداريهاي لرزان در مسير سيل

سيل بنيان كن

\*\*\*\*

خنده ام مي گيرد از تزوير نامردان

كريه ام خاموش وار اما، به گلزاران جاي جاري ست؛

گرچه ديهم شب آلوده ست با خون رفيقانم

و به خون تازه من نيز

جنده - ديو مردم آزاري

فحجه پير تيه كاري

در كمينه، قلعه كشتار

همچنان سرگرم خونخواري ست



**بياد شهدای گمنام**

**فدایی خلق: شاعر زحمتکشان**

**رفیق سعید سلطانیپور**

## در باره شورش جوانان انگلستان!

در طی چند روز گذشته، آتش خشمی که از یک منطقه فقیر نشین لندن بر علیه پلیس و جنایتی که انجام داده بود برخاست، خیلی زود به دیگر مناطق این شهر و سپس به سایر شهرهای انگلستان کشیده شد و به این ترتیب به همگان نشان داده شد که مساله صرفاً به یک امر مشخص و به مردم یک محل محدود نبوده بلکه علت اصلی و موضوع اعتراض جوانان و نوجوانان انگلستان، شرایط ظالمانه ای است که بورژوازی این کشور با سیاستهای اقتصادی خود و خشونت های پلیسی بر مردم تحمیل نموده است.

حرقه حوادث اخیر در انگلستان در تجمعی زده شد که بعد از ظهر روز شنبه ۶ آگوست در مقابل اداره پلیس محله "تاتنهام" در اعتراض به قتل یک جوان سیاه پوست سازمان داده شده بود. این جوان که نامش "مارک داگان" و پدر چهار کودک بود چند روز پیش از آن به طور وحشیانه توسط پلیس کشته شد. گزارش های رسمی حاکی از آن است که پلیس، مارک را در خیابانی بازداشت و در حالی که وی را روی زمین خوابانده بود با شلیک دو گلوله به قتل رساند. البته قبلاً ادعا شده بود که گویا "مارک داگان" در جریان درگیری با پلیس کشته شده ولی گزارش رسمی اداره موسوم به اداره "مستقل" تحقیقات پلیس که اکثر مواقع توجیه گر جنایات و رفتار وحشیانه پلیس انگلستان می باشد، در این مورد مجبور شد تا تایید کند که پلیس در رابطه با این جنایت به آشکاری دروغ گفته است. تجمع کنندگان و از جمله خانواده و نزدیکان قربانی که تعداد آنها حدوداً ۲۰۰ نفر بود، ضمن تجمع در مقابل اداره پلیس تاتنهام پلاکاردهائی در دست داشتند که رویشان نوشته شده بود "عدالت برای مارک داگان". آنها خواستار آن بودند که پلیس در رابطه با بازداشت و قتل "مارک داگان" به جمعیت توضیح دهد. اما پلیس با بی اعتنائی و حتی برخورد خشونت آمیز خود با تجمع کنندگان باعث لیریز شدن خشم هر چه بیشتر آنان شد. در اینجا بود که تظاهر کنندگان خشمگین با حمله به اداره پلیس و به آتش کشیدن ماشین های آن ، آغازگر حرکتی شدند که بزودی تمام لندن و چندین شهر انگلستان و از جمله شهرهای بزرگی چون منچستر، بیرمنگام، لیورپول، ناتینگهام و بریستول را فرا گرفت.

برغم آن که در ابتدا حقایقی چند در ارتباط با رویدادهای پیش آمده و علت بروز آنها در رسانه ها منعکس شد، اما آنچه امروز در رسانه ها حاکم است، القائات دستگاه تبلیغاتی دولت انگلستان است که با سازمان دادن هجوم گسترده ای بر علیه اعتراضات خشمگینانه چند روز اخیر در تلاش است تا آنرا شورش دزدان ، خشونت غیر لازم و کار دسته های تبهکار جلوه دهد. آنچه در این تبلیغات به حاشیه رانده می شود جنایت پلیس در حق یک شهروند جوان است که البته اولین



"شاهکار" این نهاد به اصطلاح مدافع قانون هم نمی باشد. همه می دانند که چند سال پیش، پلیس با شلیک به سر یک کارگر ۲۷ ساله برزیلی که فردی بیگناه بود، او را در جلوی چشمان حیرت زده مردم در جنوب لندن، به قتل رساند. او تنها به این بهانه کشته شد که ممکن است از نظر پلیس یک "تروریست" بوده باشد.

درعین حال باید به این واقعیت اشاره کرد که گزارشات موثق از کشته شدن تعداد قابل توجهی

از بازداشت شدگان در بازداشتگاههای پلیس خبر می دهند. افرادی توسط پلیس دستگیر می شوند و پس از مدتی جنازه آنها به بستگانشان تحویل داده می شود، بدون آن که پلیس خود را موظف به دادن توضیحی در مورد دلیل مرگ آن افراد ببیند. در چنین شرایطی در عین حال جوانان و به خصوص جوانان سیاه پوست به بهانه های مختلف در خیابانها از سوی پلیس مورد سنوآل و بازرسی بدنی تحقیر آمیز قرار می گیرند. چنین واقعیت هائی است که باعث انباشته شدن خشمی شدید در میان جوانان انگلیس گشته است. اما، دستگاه تبلیغاتی بورژوازی انگلستان به جای پرداختن به این واقعیتها و توجه به اوضاع وخامت بار حاصل از سیاستهای ریاضت کشانه دولت و نتایج دردناکی که امواج وسیع اخراج ها و بیکاری گسترده جوانان در زندگی آنها بوجود آورده است، سعی کرده است بعضی از حرکت های کور و نادرست پیش آمده در جریان اعتراضات اخیر که مورد تائید اکثر مردم هم نمی باشد را برجسته نموده و با دست آویز قرار دادن آنها افکار عمومی را بر علیه جوانان خشمگین از شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه تحریک نماید.

حوادث اخیر در حالیکه خشم جوانان از وضع موجود را در مقابل چشم همگان قرار داد در همان حال وحشت هیئت حاکمه این کشور از به هم خوردن نظم موجود خویش را نیز به نمایش گذاشت. وحشتی که خود را در گسیل هزاران پلیس به خیابانها و در برخورد های غیر قانونی با دستگیر شدگان به آشکاری نشان می دهد. امروز تمام کوشش طبقه حاکمه در انگلستان آن است که با لاپوشانی دلایل اصلی رویدادهای اخیر و کتمان نقش پلیس در شکل گیری آنها، در پرتو تبلیغات تحریک آمیز خویش رویدادهای اخیر را به دستاویزی جهت تشدید فشار به مردم تبدیل کند.

### چریکهای فدایی خلق ایران - ۱۱ آگوست ۲۰۱۱

از صفحه ۸

مصاحبه با رفیق سیامک در باره کتاب یاد رفیقان....

آن منطقه بود، ده کوچک پائین و ده کوچک بالا) پیشمرگه های اقلیت به ازای هر جنازه از رفقایشان، دو تا ارتشی دادند. چیزی که می خواستیم بگویم در رابطه با کمک های معنوی خلق کرد این بود که ما موقعی که جنازه ها را گرفتیم و می خواستیم آنها را در گورستان روستای "قالوه" دفن کنیم، یکی از افراد روستا آمد و به ما گفت که این ها به خاطر آزادی ما شهید شدند و قهرمان بودند و باید در بهترین زمین روستا دفن بشوند. آنها را در قبرستان عمومی ده خاک نکنید. او بالای ده مقداری زمین داشت و بهترین جای زمینش را برای دفن رفقای ما داد. برای مردم کردستان پیشمرگه فارس و کرد فرقی نداشت. چریک فدایی و اقلیت و کومله و غیره، برایشان فرقی نداشت.

منظور من این است که چنین زمینه هایی از حمایت توده ها وجود داشت. آنقدر حمایت های توده ای بالا بود که اگر خیانت اکثریت نبود، اگر با رهنمود اکثریتی ها اسلحه ها تحویل داده نمی شد، آن وقت مبارزه بیشتر از این گسترش و ادامه می یافت. اکثریتی ها هم نام چریکها را دزدیدند و هم با رژیم همکاری کردند.

در کتاب نوشته ام که زمانی که در کردستان بودم و با صنار محمدی برخورد کردم و گفتم که فدایی هستیم، نمی دانست چریک ها و اقلیت و اکثریت با هم فرق دارند. فکر می کردند همه چریک و فدایی و اقلیت و اکثریت یکی است.

**پیام فدایی: رفیق سیامک خسته نباشید، مصاحبه طولانی شد. با گرامیداشت یاد همه مبارزان انقلابی که جانشان را در مبارزه برای رهایی خلق فدا کردند، از شما سپاسگذارم که در این مصاحبه شرکت کردید، و امیدوارم که در فرصت های دیگر باز هم در باره خاطرات و تجربیاتتان با هم گفتگو داشته باشیم.**

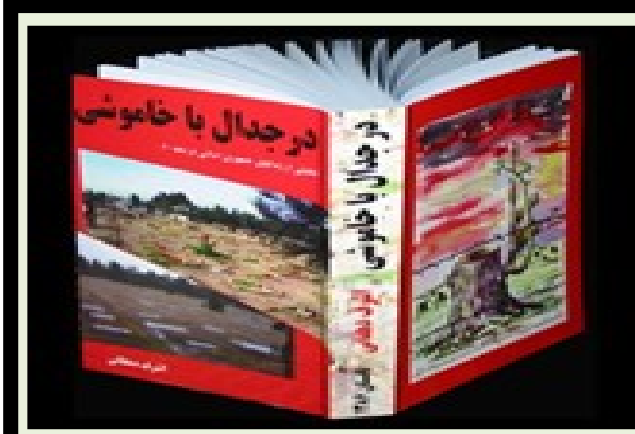
**سیامک: من هم بار دیگر به شما و دیگر رفقای پیام فدایی درود می فرستم و امیدوارم بیشتر در این زمینه ها با هم صحبت کنیم.**

## "جدال با خاموشی"

### جدال عظیم زندانیان مبارز در دهه ۶۰

### با دیو ارتجاع جمهوری اسلامی!

(به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۰)



**"برای ما کمونیسم وضعی نیست که باید برقرار شود. آرمانی نیست که واقعیت باید از آن پیروی کند. ما آن جنبش واقعی را کمونیسم می خوانیم که وضع موجود را منهدم کند. شرایط این جنبش از مقدماتی که اینک موجود است، نتیجه می شود." ایدئولوژی آلمانی، مارکس (ترجمه: س. نهرانی و ع. پزشکی)، صفحه ۲۱**

کتابی که در دست شماست کوشیده است در جدال با تلاش هایی که در جهت تداوم وضع نکبت بار موجود و برای خاموش کردن آتش مبارزه توده ها برای از بین بردن چنین وضعی، به هر نحو و اقیعات را تحریف می کند، جدال عظیم زندانیان مبارز در دهه ۶۰ با دیو ارتجاع جمهوری اسلامی را به تصویر بکشد. جدال با ارتجاعی که در سیاه چال های خود ایضاً برای خاموش کردن آتش مبارزه توده های رنج کشیده ایران برای دگرگونی شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه، به هر نوع وحشی گری دست می زد. زندانیان سیاسی ای که در این مقطع با حکومت مرتجع نماینده استثمارگران و غارتگران در افتاده بودند، خود، در جدال با خاموشی فریادهای خلقی در بند بودند؛ خود، فریادهای خشمگین خلقی در جدال با خاموشی بودند.

در این مبحث سعی شده است خلاصه ای از مهمترین نکات مطرح شده در طول این کتاب به همراه بعضی اندیشه ها و نظرگاه هایی که مبتنی بر فاکت های عینی در آن مورد تأکید قرار گرفته اند، در اختیار خواننده قرار داده شود. در ضمن بدین وسیله تا حدی کتاب حاضر نیز به خواننده معرفی می گردد. کتاب "در جدال با خاموشی" در آغاز کوشیده است از خلال ذکر واقعیت ها و رویدادهای عینی، خواننده را هر چه بیشتر در فضای زندان های رژیم شاه و جمهوری اسلامی در دهه های ۵۰ و ۶۰ قرار داده و شرایط حاکم در این زندان ها را با گویائی بیشتری آشکار نماید. به همین منظور بررسی مقایسه ای زندان های رژیم شاه در دهه ۵۰ با زندان های رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ اولین کاری است که در اینجا به آن پرداخته شده است. در همین رابطه لازم است توضیح دهم که اعتقاد به "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" که به نظر من درست ترین روش بررسی و تحقیق واقعیت های اجتماعی است، نقطه حرکت من در مشخص کردن محدوده های تاریخی معین فوق الذکر بوده

است. این روش را من در عین حال در بررسی شرایط زندان های جمهوری اسلامی نیز بکار برده و کوشیده ام شرایط آن زندان ها در دهه ۶۰ را نه به طور کلی بلکه به طور مشخص در سال های متفاوتی که هر یک بیانگر دوره خاصی در زندان بوده است، مورد توجه قرار دهم. بر این مینا جلب دقت نظر خوانندگان گرامی به این دوره های متفاوت، جهت شناخت شرایط متفاوت زندان در سال های مختلف دهه ۶۰، برای این کتاب از اهمیت بر خوردار بوده و یکی از منظوره های آن بشمار می رود- همچنانکه بر ضرورت توجه به تفاوت ها و تشابهات زندان های تهران با زندان های شهرهای مختلف نیز در این کتاب تأکید شده است.

با توجه به واقعیت انکار ناپذیر وجود بساط شکنجه در زندان های رژیم های شاه و جمهوری اسلامی که امروز دیگر برای مردم مبارز ایران امر شناخته شده ای است، در صفحاتی از این کتاب کوشش شده که از مقوله شکنجه تعریفی علمی و منطبق بر واقعیت ارائه شود. در این مورد عنوان شده است که شکنجه ابزاری در دست حکومت های مدافع طبقات استثمارگر می باشد که از آن برای باز داشتن روشنفکران و توده ها از مبارزه بر علیه طبقه استثمارگر حاکم استفاده می کنند. این تعریف، درست نقطه مقابل تعریف های ایده آلیستی و ذهنی از شکنجه قرار دارد که می کوشند یا آن را پدیده ای که گویا از اول وجود داشته و همواره نیز وجود خواهد داشت، جلوه دهند و یا با کتمان خاستگاه مادی این پدیده و زمینه های عینی پدید آورنده آن، این یا آن ایدئولوژی را سرمنشأ شکنجه محسوب کنند. اما ارائه تعریف مبتنی بر واقعیت های عینی از شکنجه در این کتاب که در یک کلام آن را وسیله ای در دست حکومت های مدافع طبقات استثمارگر برای سرکوب توده های تحت ستم و مقابله با مبارزات آنان توصیف می کند، راه را بر چنان اندیشه هایی می بندد. از جمله، این تعریف در مقابل ایده ای قرار دارد که با ابداع اصطلاح غیر واقعی و نادرست "دولت ایدئولوژیک" سعی می کند شکنجه را مخصوص دولت های خاصی جلوه داده و آن را ناشی از کارکرد ایدئولوژی آن دولت ها تلقی نماید. می توان دید که اصطلاح فوق که گاه کمونیسم - که دشمن هر سیستم حکومتی مبتنی بر مالکیت خصوصی می باشد- را آشکارا در کنار مذهب و فاشیسم و رژیم های مذهبی و فاشیستی قرار می دهد، خود برای کند کردن

آهنگ مبارزه طبقاتی ابداع شده است؛ در حالی که با پی بردن به رابطه بین استثمار و ظلم و ستم حکومت های مدافع طبقات استثمارگر در حق طبقات استثمار شونده و زیر ستم با امر سرکوب و زندان و شکنجه، راه حل رهایی از این واقعیت های جنایتکارانه و زشت نیز جلوی پای روشنفکران حقیقت جو و توده های مبارز قرار می گیرد. معلوم می شود که تا زمانی که سیستم های مبتنی بر مالکیت خصوصی و در ارتباط با آن، طبقات استثمارگر وجود دارند، حکومت هایی نیز وجود خواهند داشت که جهت حفظ مالکیت خصوصی و دفاع از منافع طبقات استثمارگر در مقابل کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم، "چاره ای" جز سرکوب توده ها نداشته و نمی توانند بدون نیاز به زندان و شکنجه و اعدام امورات خود را بگذرانند. در پیوند با این واقعیت، همچنین معلوم می شود که پیشبرد مبارزه طبقاتی در جهت نابودی حکومت های مدافع طبقات استثمارگر و خود این طبقات و از بین بردن مالکیت خصوصی تنها راه پایان بخشیدن به هر نوع بساط جنایت و آدم کشی می باشد. این همان راهی است که کتاب حاضر خود را وقف پافشاری بر حقانیت آن نموده و خدمت به پیشبرد مبارزه طبقاتی به نفع کارگران و زحمتکشان و همه ستمدیدگان در جهت تحقق دنیای زیبای کمونیستی، تنها هدف آن را تشکیل می دهد. بر اساس آنچه در بالا مطرح شد، در لابلای صفحات این کتاب با نشان دادن فاکت های کاملاً مشخصی، بر ارتباط انکارناپذیر سیستم سرمایه داری وابسته (۱) در ایران که یک سیستم اقتصادی- اجتماعی برای تأمین منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران می باشد با شکنجه و زندان و اعدام تأکید شده و از جمله با مقایسه زندان های دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی در دهه های ۵۰ و ۶۰ و یادآوری شکنجه های قرون وسطانی در زندان های تحت حاکمیت هر دو این رژیم های وابسته، چند واقعیت مهم در اختیار خواننده قرار می گیرد. که آنها را به شرح زیر میتوان بیان نمود.

۱- "در جدال با خاموشی"، با برشمردن تشابهات موجود بین زندان های جمهوری اسلامی و رژیم شاه و به خصوص با تکیه بر وجود شکنجه های قرون وسطانی در دوره بازجویی در زندان های هر دو رژیم، خط بطلان بر ایده ای می کشد که شکنجه در زندان های رژیم مذهبی جمهوری اسلامی را با ایدئولوژی آن توجیه نموده و توضیح

می‌دهد. همچنین با نشان دادن تشابهات موجود بین برخورد بازجوها با زندانیان سیاسی در دو مقطع متفاوت و تحت دو رژیم متفاوت ولی هم ماهیت، روی این واقعیت تأکید شده است که بازجو ها و شکنجه‌گران جمهوری اسلامی به همان اندازه در راه حفظ و تحکیم جمهوری اسلامیشان "انجام وظیفه" می‌نمودند که بازجوها و شکنجه‌گران رژیم شاه برای حفظ و تحکیم رژیم شاهنشاهی شان.

۲- مقایسه شرایط زندان‌ها در دو دهه ۵۰ و ۶۰ در این کتاب همچنین معلوم می‌کند که اسلام، علیرغم همه القانات آسمانی و فداستی که به آن نسبت می‌دهند، از طرف حاکمیت سیاسی موجود برای پیشبرد امور زمینی و کاملاً مادی به کار گرفته شده و جز یک پوشش ایدئولوژیک برای پیشبرد اهداف ضد خلقی در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران نمی‌باشد؛ و باید ضمن درک تفاوت ایدئولوژی‌ها با یکدیگر، آن را همچون هر ایدئولوژی دیگری دانست که در خدمت به تأمین منافع طبقه‌ای که آن را به کار می‌برد، نقش مهم خود را بازی می‌نماید.

۳- چه با تکیه بر شباهت‌ها و چه با برشمردن تفاوت‌های موجود بین زندان‌های تحت حاکمیت رژیم شاه و جمهوری اسلامی در دوره‌های معین یاد شده، در این کتاب این واقعیت نشان داده شده است که نطفه بسیاری از ننگ‌ها و جنایت‌هایی که در دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی در مقابل چشم همگان صورت گرفت، در همان زمان شاه بسته شده بود. این امر خود بیانگر آن است که بوجود آمدن آن ننگ‌ها و جنایت‌ها در دوره جمهوری اسلامی، ویژگی این رژیم نبوده بلکه بنا به اقتضای شرایط مبارزه طبقاتی حاکم در مقطع دهه ۶۰، توسط رژیم هم ماهیت رژیم شاه به انجام رسیده است.

کتاب حاضر با تکیه بر خاطرات و گزارشات زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به طور کاملاً مستند، واقعیت‌ها، رویدادها و روندهای موجود در زندان‌های این دهه را به خواننده شناسانده و تصویر حتی الامکان روشنی از زندان تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ را در اختیار وی قرار می‌دهد.

این کتاب توضیح می‌دهد که به کمال رسیدن ننگ‌ها و جنایات شاهنشاهی در دهه ۶۰ در دوره جمهوری اسلامی در عین حال خود مبین وجود شرایط متفاوتی در کل جامعه در این دهه نسبت به دهه پیشین خویش می‌باشد. اساساً توجه به شرایط حاکم بر جامعه و چگونگی سیر مبارزه طبقاتی در آن، امری مهم و قابل تأکید برای این کتاب بشمار رفته و پایه تحلیل‌های آن را می‌سازد. به دیگر سخن، تأکید بر این امر که شرایط حاکم بر زندان انعکاسی از سطح و شدت و حدت مبارزه طبقاتی در کل جامعه است، یکی از نکات برجسته کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد. تمامی واقعیت‌ها و روندهایی که چه در دهه ۵۰ و چه در دهه ۶۰ در زندان‌ها جریان داشته و در این کتاب در حد امکان مطرح و مورد برخورد قرار گرفته‌اند نیز همگی بیانگر این حقیقت هستند که تفاوت در حد و چگونگی شکنجه و جنایت‌های انجام شده در زندان‌های دو رژیم هم ماهیت، اساساً از

تفاوت در شرایط مبارزه طبقاتی در آن دو دهه ناشی شده است.

در این کتاب مشخصاً مطرح شده است که **در شرایطی که امپریالیست‌ها با فدا کردن شاه و قرار دادن ارتش در اختیار دار و دسته خمینی، قدرت سیاسی را در ایران به دست رژیم جمهوری اسلامی سپردند، سرکوب انقلاب توده‌ها اولین وظیفه‌ای بود که از طرف امپریالیست‌ها، این دشمنان اصلی خلق‌های ایران، بر عهده این رژیم قرار داده شد.** (در حقیقت امپریالیست‌ها در مقابل خیزش انقلابی وسیع توده‌ای در ایران با رضایت دادن به سقوط رژیم شاه، دست به یک عقب‌نشینی تاکتیکی زده بودند و حال از طریق رژیم خمینی حمله استراتژیک خود به توده‌های مبارز ما را به پیش می‌بردند).

**سرکوب توده‌ها تنها راه اعاده نظم اقتصادی- اجتماعی ضد خلقی حاکم بر ایران بود که با مبارزات سترگ توده‌ها و انقلاب آنان دچار ضربه شده و مختل گشته بود.** بر این مبنا، کتاب حاضر در حین بر ملا کردن شرایط بسیار خشونت‌بارتر زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ نسبت به زندان‌های رژیم شاه در دهه ۵۰، علت این امر را نیز که همانا مقابله امپریالیست‌ها از طریق رژیم دست نشانده خود (جمهوری اسلامی) با انقلاب توده‌ها بود را نیز تشریح می‌کند. "در جدال با خاموشی" توضیح می‌دهد که جاری بودن یک مبارزه حاد طبقاتی در سطح توده‌ای در جامعه در طی سال‌های پر تلاطم ۵۷-۵۶ و ادامه آن در چند سال بعد از روی کار آمدن خمینی و دار و دسته‌اش از یک طرف و نیاز جبهه ضد انقلاب برای برقراری مجدد "نظم و امنیت" دلخواه خویش در جامعه، جمهوری اسلامی را به مثابه یک رژیم ضد انقلابی به نمایندگی از همه نیروهای مرتجع و ضد انقلابی ذینفع، وادار به جنگی تمام عیار با توده‌های مبارز ایران نموده بود. بنابراین کتاب در رابطه با شرایط شدیداً خونبار زندان‌های دهه ۶۰ صراحتاً عنوان می‌کند که دلیل آن وحشی‌گری‌ها "جز آن نبود که سردمداران و گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی به طور مشخص- یعنی آنطور که براساسی در واقعیت بود- خود را در صحنه یک جنگ واقعی با توده‌های تحت ستم ایران می‌دیدند."

با تشریح امر فوق و ذکر واقعیت‌های مشخص و موارد متعددی از چگونگی اعمال خشونت در زندان‌های دهه ۶۰، این کتاب موضوع مهمی را نیز در مقابل چشم خواننده قرار می‌دهد و آن این که رژیم جمهوری اسلامی برای این که بتواند در جنگ با توده‌ها آنها را به عقب رانده و مغلوبشان سازد، وسیعاً به فاسدترین و متحجرترین اقشار جامعه روی آورده و دست به نیروگیری از میان زنان و مردان بی شعور و متحجر و زباله‌های اجتماعی که عمری را به رذالت و پستی گذرانده بودند، زد. در واقع، **علاوه بر ارتش شاهنشاهی و دیگر ارکان‌های مسلح ضد خلقی پیشین، این، عقب‌مانده‌ترین فشرهای جامعه، طفیلی‌ها و قارچ‌های هرز و لات‌ها و لمین‌ها بودند که برای سرکوب مبارزات عادلانه و انقلابی توده‌ها به کمک رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی شتافتند.**

مبارزه و مبارزه و مبارزه؛ تنها راه برای ساختن جامعه ایده‌آل انسانی است. جامعه ایده‌آل انسان‌هایی که از هر چه ارتجاعی است متنفرند و قلبشان از عشق به انسان و انسانیت لبریز است. این را ما از تجارب تاریخی و از گذشتگانی که پیشرفت‌ها و زیبایی‌های دنیای کنونی را ساخته‌اند و از مبارزه و مقاومت توده‌های جامعه خود در گذشته می‌آموزیم. واقعیت این است که هر آنچه خوبی که ما امروز در جامعه خود داریم، حاصل مبارزه و کار و زحمت انسان‌های آگاه و فداکار؛ نمره مبارزه و مقاومت توده‌ها و فرزندان انقلابی آنهاست. به همین دلیل حتی خاطره آن مبارزات و مقاومت‌ها نوبدبخش پیروزی مبارزات آینده می‌باشد.

این واقعیت انکار ناپذیر که بخش بزرگی از نیروی سرکوب رژیم در زندان‌ها و همین طور در بیرون از زندان (که در گشت‌های متعدد سرکوب در هر کوی و برزنی بر علیه توده‌ها فعالیت می‌کردند) را همان لات‌ها و لمین‌ها تشکیل می‌دادند، امری است که این کتاب با ارائه موارد عینی مشخصی روشن نموده و برای خواننده می‌شناساند. اتفاقاً مردم مبارز ایران خوب می‌دانند که در سال ۱۳۳۲ نیز **همین قشر لمین (فواحش و عربده کشان چاقو کش) بودند که توسط اردشیر زاهدی و اشرف پهلوی بسیج شده و در جریان کودتای ننگین ۲۸ مرداد به کمک رژیم شاه شتافتند. لات‌ها و لمین‌هایی نظیر شعبان بی مخ (فامیلی او جعفری بود و از طرف مردم بی مخ خطاب می‌شد)، رمضان یخی، پروین آزدان قیزی و ملکه اعتضادی (یکی از سردسته های فواحش تهران) که در به شکست کشاندن جنبش مردم در آن سال‌ها و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق، نقش ضد انقلابی مهمی ایفاء نمودند.**

یکی دیگر از نکات مهم "در جدال با خاموشی" که طی توضیح و تشریح هر چه بیشتر رابطه بین حاکم شدن این و یا آن وضعیت و شرایط در زندان‌ها با عملکرد و تأثیر شرایط مبارزه طبقاتی در کل جامعه، مطرح گردیده، اثبات این حقیقت است که شرایط حاکم بر زندان جدا از شرایط موجود در کل جامعه و وضعیت مبارزه طبقاتی جاری در آن نمی‌باشد؛ و به زبانی گویاتر، **شرایط حاکم بر زندان در هر مقطعی انعکاسی از شرایط حاکم بر کل جامعه است.** "در جدال با خاموشی" با رجوع به عملکردهای خونبار و شدیداً سرکوبگرانه رژیم در خارج از زندان یعنی عملکردهایی که خود را در قالب تحمیل و متداول کردن فرهنگ و رسومات خاص جمهوری اسلامی در جامعه و گسترش فضای رعب و وحشت و اختناق نشان می‌داد، نکته مهم فوق‌الذکر را مورد تأکید قرار داده و نکات دیگری را نیز در همین رابطه مطرح کرده است - که رئوس آنها را می‌توان به شرح زیر برشمرد.

**الف-** برخلاف تبلیغات دروغین جمهوری اسلامی و دیگر دشمنان مردم، این رژیم پایه‌های حاکمیت خود را نه با به اصطلاح ۹۹٪ رأی مردم ایران بلکه با بکارگیری وحشیانه ترین شیوه‌های سرکوب و در میان



دریائی از خون فرزندان این آب و خاک تحکیم نمود. در چنین شرایطی که ایران خود به یک زندان بزرگ تبدیل گشت، شرایط زندانها نمی‌توانست همسو با آنچه در جامعه می‌گذشت نباشد. در واقع، تصویر زندان در دهه ۶۰ تصویری فشرده از فجایع و وحشی‌گری‌هایی بود که در همان زمان در زندان گسترده تری به نام سرزمین ایران، جریان داشت.

**ب-** بر حسب این که ارتجاع حاکم در جهت حفظ مناسبات اقتصادی - اجتماعی ظالمانه موجود، خود را تا چه حد با خطر مبارزات توده‌ها مواجه ببیند و چه نیازی به سرکوب توده‌ها داشته باشد، شرایط متفاوتی نیز در زندانها بوجود خواهد آمد. به همین دلیل نیز **در دهه ۵۰ در شرایطی که جنبش کمونیستی در ایران راه اعتلا می‌پیمود** و این، توده‌های تحت ستم و فرزندان راستین آنان بودند که دشمنان خود را مورد تعرض انقلابی خود قرار داده بودند، شرایطی در زندان حاکم بود که با شرایط زندان دهه ۶۰ که جامعه در اوضاع و احوال دیگری به سر می‌برد، متفاوت بود. **در دهه ۶۰، غلبه اپورتونیسم بر جنبش کمونیستی و** استیلای جو سازشکاری و ندانم کاری در میان قریب به اتفاق نیروهای سیاسی اپوزیسیون، یکی از عوامل یاری بخش به دشمنان مردم ما بود، دشمنانی که در جنگ با توده‌ها جهت از پای در آوردن آنها، خود را نیازمند آن می‌دیدند که حتی روحیه‌های والای انقلابی در میان مردم را نیز در هم بشکنند و به همین خاطر این هدف را در زندان‌های خود با دست بازتری در مورد زندانیان سیاسی پیش بردند. با تکیه بر چنین دیدی خواننده خود می‌تواند دلیل تفاوت شرایط زندان قبل و بعد از کشتارهای فوج سال ۶۷ و به خصوص دلیل آزادی زندانیان باقی مانده از آن کشتار را نیز دریابد؛ و توجه داشته باشد که این موضوع آخر در حالی بود که هنوز همان جمهوری اسلامی با همان کادرها و سرسپردگانش بر زندانها حکم می‌راندند! بر این اساس شرایط زندان‌های امروز جمهوری اسلامی نیز باید به طور مشخص دیده شده و مورد توجه قرار گیرد و نمی‌توان آن را عیناً به همانگونه تصور نمود که در دهه ۶۰ بود.

**ج-** ارائه اسنادی گویا از چگونگی فاجعه کشتار سال ۶۷ و شرح آنچه بر بازماندگان آن کشتارها در تهران گذشت از زبان تئی چند از آن بازماندگان موضوع دیگری است که این کتاب به آن پرداخته است. در همین رابطه با اتکاء به اسناد و مدارک موجود، دلایل جنایت غیرقابل توصیف رژیم جمهوری اسلامی در کشتار سراسری زندانیان سیاسی ایران مطرح شده و رابطه این فاجعه با موضوع قطع جنگ ایران و عراق و برنامه امپریالیست‌ها برای سرمایه گذاری در ایران جهت باز سازی خرابی‌های ناشی از جنگ توضیح داده شده است. به این ترتیب یک بار دیگر ارتباط ناگسستنی اعدام و شکنجه و زندان با امر استثمار و غارت دسترنج کارگران و زحمتکشان در مقابل چشمان خواننده قرار داده شده است.

**د-** بین مبارزه بر علیه رژیم ضد خلقی حاکم بر جامعه و سرکوب و زندان همان قدر رابطه واقعی وجود دارد که چنین ارتباطی را می‌توان بین شرایط استثمار و ظلم و ستم در جامعه و مبارزه عادلانه و انقلابی مشاهده کرد. اما این ارتباط یک دور باطل نیست. شرایط استثمار وحشیانه و در ارتباط با آن فشارهای طاقت فرسای اجتماعی و سیاسی، خارج از اراده هر کسی کارگران و زحمتکشان و طیف وسیعی از توده‌های تحت ستم را به صحنه مبارزه می‌آورد. تجربیات گذشته توشه راه آنهاست و این تازه به میدان آمده‌ها در شرایط جدیدی که با کار و فعالیت نسل‌های پیش از خود ساخته شده، مبارزه خود را در سطحی بالاتر از قبل، پیش می‌برند. بر مبنای آنچه مارکسیسم به مثابه یک علم اجتماعی ثابت می‌کند و به گواه تاریخ و پیشرفت‌های تاریخی‌ای که بشر تاکنون به آنها دست یافته است، انتهای این مسیر با مرگ محتمل ارتجاع و طبقات استثمارگر و پیروزی ستم‌دیدگان رقم خورده است. کتاب حاضر کوشیده است تا آنجا که فاکت‌ها و دلایل عینی ارائه شده می‌توانند بازگو کننده باشند، بر درستی چنین امری پای بفشارد.

"در جدال با خاموشی" در حالی که از زبان زندانیان سیاسی سابق زندان‌های رژیم شاه و جمهوری اسلامی حیایات و واقفیت‌های زشت و نکبت بار حاکم بر آن زندانها را بازگوئی می‌کند، در همان حال باز با اتکاء به گفته‌ها و نوشته‌های زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰، به طور مستند توصیف‌گر مقاومت‌ها، استقامت‌ها و مبارزه مردم آگاه و دلیر ایران در مقابل ارتجاع بوده و به خصوص مبارزه و پایداری‌های حماسی زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ را به تصویر کشیده است.

ذکر مواردی چند از بیشمار رزمندگی‌ها و مبارزه و پایداری‌های فرزندان راستین خلقهای ما در این کتاب، این حقیقت نهفته در دل آن حماسه‌ها را نیز برای خواننده آشکار کرده است که جمهوری اسلامی برای باز پس گیری دست آوردهای انقلاب توده‌ها و فتح هر سنگری تا چه حد می‌بایست وحشیانه دست به سرکوب بزند- که البته در این مسیر هم بود که نقاب ربا و فریبکاری از چهره خمینی برافتاد و با کنار رفتن پرده‌های فریب، جمهوری اسلامی مجبور شد تا خود را به عنوان یک رژیم سرا پا ننگ و جنایت که دیگر با هیچ ریاکاری‌ای قابل تطهیر نیست، به مردم رنج‌دیده ایران بشناساند. با در نظر گرفتن این که برآستی امپریالیست‌ها در سال ۵۷ با اتخاذ تاکتیک‌های حیل‌ه گرانه‌ای قادر به فریب مردم ما شدند، امر فوق تجربه بسیار گرانقدری را با خود حمل می‌کند که مسلماً در مبارزه انقلابی به کار گرفته می‌شود. این حقیقت که مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی سهم بزرگی در افشای رژیم جمهوری اسلامی داشته است، در این کتاب با روشنی خاطر نشان گردیده. و بالاخره در اینجا از زندانیان سیاسی مبارزی تجلیل شده است که با سکوت خود در زیر شکنجه رساترین و زیبا ترین فریادهای انسانیت را سر دادند.

اما، زندگی وجوه متضاد را همواره با هم و در آن واحد به نمایش می‌گذارد. به همین خاطر

نیز در مقابل مقاومت‌های حماسی زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی در دهه ۶۰، متضاد آن نمی‌توانست زاده نشود. نمی‌توانست در مقابل زندانیان استوار که با همه دردها و زخم‌ها در دل و جان، سرفراز در مقابل دشمنان مردم ایستادگی می‌کردند، عناصری در زندان پیدا نشوند که راه خیانت به توده‌ها را در پیش گرفته و در این راه تا آنجا پیش روند که در کنار بازجوها و جلاذدان قرار گرفته و به عامل سرکوب در زندان تبدیل نشوند. این‌ها همان کسانی بودند که پدیده توپ را در زندان‌های جمهوری اسلامی در آن دهه شکل دادند. واقعیتی که کتاب حاضر تلاش کرده است که تعریف درستی از آن بدست داده و این پدیده نو ظهور را با همه زشتی‌اش به مردم مبارز ایران بشناساند.

شناخت توپ که پدیده نو ظهوری بود که در زندان‌های دهه ۶۰ شکل گرفت از اهمیت خاصی برخوردار است. در شرایط کنونی نیروهای راست، این مبلغین بورژوازی می‌کوشند با ارائه مفهوم غیر واقعی از توپ در زندان‌های دهه ۶۰، مرز آنها را با کسانی که به عنوان زندانی سیاسی شناخته می‌شوند، قاطی کنند. قرار دادن توپین در ردیف زندانیان مبارز و مقاوم و کمتر از آن در ردیف کسانی که علیرغم همه عدم مقاومت‌هایشان در مقابل ارتجاع و نشان دادن ضعف، به هرحال به نیروی سرکوب در زندان تبدیل نشدند، کاری است که اینان انجام می‌دهند. از این طریق آنها سعی می‌کنند صف خلق و ضد خلق و صف انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش سازند- که کمترین نتیجه آن در حال حاضر هموار کردن راه برای حضور توپین به عنوان اپوزیسیون می‌باشد، امری که در سال ۱۳۸۴ شاهد جلوه‌هایی از آن در خارج از کشور بودیم. در مقابله با چنین امری بود که قبل از تکمیل کتاب حاضر، بخشی از آن تحت عنوان "توپ پدیده‌ای نو ظهور در زندان" یکبار به طور مستقل انتشار یافت.

برای من در این کتاب نه در بیان مقاومت و پایداری‌های زندانیان سیاسی مبارز و نه در افشای توپین، معیار، تعلقات تشکیلاتی پیشین آنها و خط سیاسی‌شان نبوده است. از نظر من امر تجلیل از فرزندان راستین خلقهای ایران و افشای همکاران و همدستان ماشین سرکوب جمهوری اسلامی، یک وظیفه انقلابی است که محصور کردن آن در چهارچوب این و یا آن خط سیاسی، از بار آن وظیفه کاسته و محتوای واقعی آن را از بین می‌برد. باور به ضرورت اتحاد همه نیروهای درون صف خلق و قرار گرفتن آنها تحت رهبری طبقه کارگر و یا در واقع تحت یک رهبری کمونیستی که تضمین کننده پیروزی انقلاب خلقهای ماست، سرچشمه چنین برخوردی است. روی دیگر این برخورد، البته، مرزبندی با کسانی است که بدون درک درد مشترک و **مسائل مشترک همه نیروهای مردمی در مقابل دشمنان همه مشترکشان**، سعی دارند به نام اعتقاد به دموکراسی و تمدن و غیره شعار "همه با هم" خمینی را داده و صف خلق را با ضد خلق و مرز مرتجعین را با نیروهای مترقی و چپ مخدوش سازند.

در آخرین پاراگراف این مبحث، اجازه دهید از آرزوی همه توده‌های رنج‌دیده ایران و همه کسانی صحبت کنیم که خواهان جامعه‌ای عاری از زندان و شکنجه و اعدام می‌باشند.

**من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن هیچ انسانی**

**انسان دیگر را خوار نمی شمارد  
زمین از عشق و دوستی سرشار است  
و صلح و آرامش، گذرگاه‌هایش را می  
آراید.**

**من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن**

**همگان راه گرامی آزادی را می  
شناسند**

**حسد جان را نمی‌گذرد**

**و طمع روزگار را بر ما سیاه نمی‌کند.**

**من در رویای خود دنیایی را می بینم که در آن**

**سیاه با سفید**

**از هر نزدی که هستی**

**از نعمت‌های گسترده‌ی زمین سهم می-  
برد.**

**هر انسانی آزاد است**

**شوربختی از شرم سر به زیر می افکند  
و شادی هم چون مرواریدی گران قیمت**

**نیازهای تمامی بشریت را برمی آورد.**

**چنین است دنیای رویایی من!**

(لنگستن هیوز، نامی ترین شاعر  
سیاهپوست آمریکا)

آیا چنین آرزو و رویایی امکان تحقق دارد؟ این آرزو و آرمان، امروز در شرایطی مطرح است که بورژوازی بحران زده در سطح جهانی، از طریق بنگاه‌های تبلیغاتی و سخن پراکنی خویش، در همه جا شدیداً به اشاعه ایده‌های ضد انقلابی و انحرافی در میان توده‌ها و روشنفکران مبارز مشغول است. از یک طرف سعی می‌کنند که اعتقاد به آرمان‌های انقلابی را تحت نام "سنتی" بودن تقبیح نمایند و از طرف دیگر، هر ارزشی را بی ارزش جلوه داده و بی باوری و بی آرمانی را در میان جوانان اشاعه دهند. کوشش در تبلیغ و ترویج سموم فکری بورژوازی، امروز در شرایط پراکندگی جنبش کمونیستی باعث ایجاد سردرگمی در میان بسیاری از روشنفکران مردمی گشته و کار به جایی رسیده است که گاه شاهد تکرار آن ایده‌های زهرآگین توسط برخی از آن روشنفکران هستیم.

مثلاً مشاهده می‌شود که کسانی از موضع مخالفت با سرکوب‌های رژیم جمهوری اسلامی مطرح می‌کنند که هر نیروئی به قدرت برسد دست به کشتار مردم خواهد زد؛ چرا که گویا اساساً "قدرت" با شکنجه و زندان و اعدام در هم تنیده شده و تحت حاکمیت هر نیروئی که باشد چنان بساطی بر پا خواهد بود (!) لذا آنان مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را نفی می‌کنند. اما این ایده که در درجه اول بر علیه مبارزه برای

قدرت‌گیری طبقه کارگر و آنچه تحت عنوان "دیکتاتوری پرولتاریا" مطرح است، رواج یافته است، جز تکرار یک ایده کهنه و طرد شده قدیمی که خود واقعیت‌های زندگی نادرستی آن را ثابت نموده است، نمی‌باشد. این، یادآور همان ایده معروف آنارشیست‌ها می‌باشد که نافی هر گونه دولتی است. در واقع در اینجا آنارشیسم است که در مقابل مارکسیسم صف آرایی می‌کند (۲)

قابل ذکر است که مارکسیست‌ها در حالی که برپائی جامعه ای بدون "سلطه دولت" را آرمان نهانی خود اعلام می‌کنند، اما برای رسیدن به چنین جامعه‌ای راه حل واقعی ارائه می‌دهند. راه حل مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه‌داری از طریق انقلاب و بر پائی سوسیالیسم. برای کارگران تشکیل یافته و مجهز به ایدئولوژی طبقاتی خویش یعنی کمونسم، انقلاب (که خود با انورینه ترین و مقتدرترین وسیله به حساب می‌آید) جهت کسب قدرت سیاسی، تنها یک پیش شرط برای رسیدن به جامعه‌ای عاری از طبقات و دولت یا به عبارت دیگر یک جامعه کمونیستی است. به واقع، طبقه کارگر قدرت دولتی را بدست می‌گیرد تا آن را در جهت نابودی جامعه طبقاتی همراه با همه کثافات و پلیدی‌های ذاتیش و از بین بردن خود وجود قدرت دولتی بکار گیرد. این راهی است که کمونیسم پیش پای بشریت قرار داده است.

بنابراین برای این که در جامعه‌ای زندان نباشد، شکنجه نباشد، و اساساً هیچگونه خشونت‌ی ناظر بر مناسبات انسان‌ها نباشد، باید طبقات استثمارگر بالکل از آن جامعه محو شوند. باید اصولاً استثمارگر و استثمارشونده‌ای وجود نداشته باشد. باید مالکیت، خصوصی نباشد و جامعه به طبقات تقسیم نشود. یعنی یک جامعه غیر طبقاتی بوجود آید و بر این مبنا جامعه باید از سازمانی از انسان‌های برابر و آزاد تشکیل گردد.

برپائی چنین جامعه‌ای که ایده‌آل و هدف اصلی انقلابیون کمونیست را تشکیل می‌دهد، یک رویای دست نیافتنی نیست. انسان‌ها قادر به ساختن آن، به ساختن دنیای زیبای کمونیستی به دست خود هستند، اما به شرط آنکه امروز قاطعانه برای نابودی جوامع طبقاتی کنونی، برای نابودی سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جامعه خویش مبارزه کنند؛ و بکوشند در هر جایی که هستند و به هر گونه که امکان پذیر است بر علیه طبقات استثمارگر و همچنین بر علیه فرهنگ و ایدئولوژی‌ای که آن‌ها مروج و تبلیغ می‌باشند مبارزه کنند؛ بر علیه هر چه ارتجاعی است مبارزه کنند، مبارزه و مبارزه؛ تنها راه برای ساختن جامعه ایده‌آل انسانی است. جامعه ایده‌آل انسان‌هایی که از هر چه ارتجاعی است متنفرند و قلبشان از عشق به انسان و انسانیت لبریز است. این را ما از تجارب

تاریخی و از گذشتگانی که پیشرفت‌ها و زیبایی‌های دنیای کنونی را ساخته‌اند و از مبارزه و مقاومت توده‌های جامعه خود در گذشته می‌آموزیم. واقعیت این است که هر آنچه خوبی که ما امروز در جامعه خود داریم، حاصل مبارزه و کار و زحمت انسان‌های آگاه و فداکار؛ ثمره مبارزه و مقاومت توده‌ها و فرزندان انقلابی آن‌هاست. به همین دلیل حتی خاطره آن مبارزات و مقاومت‌ها نویدبخش پیروزی مبارزات آینده می‌باشد.

### توضیحات:

(۱) با اطلاق کلمه وابسته به سرمایه داری در ایران، ویژگی این سیستم نشان داده می شود که جهت حرکت آن را سرمایه های امپریالیستی تعیین می کنند. با تأکید بر این که نه سرمایه داری ملی و نه سرمایه دار ملی در ایران وجود ندارند ، باید توجه داشت که لفظ سرمایه داران وابسته نیز صرفاً جهت مشخص کردن هر چه دقیق تر خصوصیت سرمایه داری ایران- که همانا وابستگی به امپریالیسم می باشد- بکار برده می شود

(۲) "فرق میان مارکسیست ها و آنارشیست ها در این است که:

**الف)** اولی ها در عین این که نابودی کامل دولت را هدف خود قرار می‌دهند، این هدف را فقط هنگامی عملی می‌دانند که انقلاب سوسیالیستی طبقات را نابود نماید و انجام این عمل را نتیجه استقرار سوسیالیسم می‌دانند که کار را به زوال دولت منجر می‌سازد؛ دومی ها خواهان نابودی دولت در ظرف یک از امروز تا فردا هستند و به چگونگی شرایط لازم برای عملی شدن این نابودی پی نمی‌برند.

**ب)** اولی ها این امر را ضروری می‌دانند که پرولتاریا پس از بکف آوردن قدرت سیاسی، ماشین دولتی کهنه را تماماً منهدم و ماشین تازه ای را که مرکب از سازمان کارگران مسلح طبق نمونه کمون باشد جایگزین آن سازد؛ دومی ها ضمن این که طرفدار انهدام ماشین دولتی هستند این موضوع که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین آن خواهد نمود و چگونه از قدرت انقلابی استفاده خواهد کرد بکلی برایشان تارک است؛ آنارشیست ها حتی استفاده از قدرت دولتی بوسیله پرولتاریای انقلابی و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را نفی می‌کنند.

**ج)** اولی ها خواستار آنند که پرولتاریا از طریق استفاده از دولت معاصر برای انقلاب آماده شود؛ آنارشیست ها این عمل را نفی می‌کنند. ("لنین، دولت و انقلاب، مناظره کائوتسکی با پانه کوک)

اشرف دهقانی

بر گرفته از کتاب "در جدال با خاموشی"

**جاودان باد خاطره تمامی شهدای بخون خفته خلق!**

## دانشجویان، بردگان سرمایه!

روز چهارشنبه ۱۷ آگوست در ایالت پنسیلوانیا، صدها جوان دانشجویی که با اخذ ویزای موقت، تحت عنوان آشنایی با فرهنگ و سیستم آموزشی آمریکا وارد این کشور شده بودند، نسبت به شرایط غیر قابل باور کاری و بی حقوقی خود در شرکت شکلات سازی "هرشیز" دست به اعتراض زدند. اعتراض این جوانان که از شدت استثمار و وحشیانه بودن شرایط کاری ای که شرکت مزبور برای آنها بوجود آورده بود پرده بر می داشت، بار دیگر درجه هاری نظام سرمایه داری در قرن ۲۱ را در مقابل چشم همگان فرار داد. شرکت شکلات سازی "هرشیز" که مدعی است "کام جهان را با محصولات خود شیرین می سازد" با شرایط کاری ای که برای این جوانان بوجود آورده بود نشان داد که عملاً کام کارگران را تلخ ساخته است. این شرکت، جوانان دانشجویی را که از کشورهای مختلف چون چین، نیجریه، اوکراین و رومانی با صرف هزینه فراوان موفق به گرفتن "ویزای موقت" از سوی وزارت امور خارجه آمریکا برای گذراندن ایام تابستان شده اند، به کار می گیرد. این دانشجویان که با خیال استراحت تابستانی و آشنایی با زندگی در آمریکا و پس انداز اندکی پول به این سفر تن داده اند، بزودی درمی یابند که به بردگان نیروی کار ارزان کارخانجات آمریکایی و در این مورد کارخانه "هرشیز" تبدیل شده اند، شیفت های طولانی شب کاری، بسته بندی و حمل و نقل سنگین شکلات های تولید شده آنها را خیلی سریع به زندگی واقعی در آمریکا آشنا می سازد. جالب است که سرمایه داران آمریکایی حتی بخشی از دستمزد این جوانان را تحت عنوان هزینه "کارآموزی" از حقوقشان کم می کنند و بخش دیگری را هم به عنوان اجاره محل زندگی شان به آنها نمی پردازند. در نتیجه آنچه در آذربایجان این کارگران جوان باقی می ماند گاه حتی هزینه گرفتن ویزای آنها را هم تامین نمی کند. به دنبال این اعتراض یکی از دانشجویان چینی در مصاحبه ای گفت "هیچ تبادل فرهنگی در کار نبود، فقط کار و کار و آن هم کار با سرعت زیاد را تجربه کردم، مدیران کارخانه با دوربین ما را تحت نظر داشتند و به محض اینکه سرعت کارمان کم میشد ما را تهدید به اخراج میکردند." این جوانان معترض، بخشی از دانشجویانی هستند که هر ساله با ویزای "جی ۱" تحت عنوان "سفر و کار تابستانی" برای به اصطلاح آشنایی با فرهنگ آمریکا وارد این کشوری می شوند. ویزای "جی ۱" در چهارچوب طرحی قرار دارد که بر اساس آن وزارت امور خارجه آمریکا سالانه به هزاران دانشجویی اجازه ورود موقت به این کشور می دهد که مثلاً با فرهنگ آمریکا آشنا شوند اما در عمل این دانشجویان به نیروی کار برای کارخانجات آمریکایی تبدیل میشوند. بر اساس گزارشاتی که در مطبوعات آمریکا درج شده است در سالهای اخیر این نیرو تبدیل به یکی از ارزان ترین نیروی های کار برای کارخانه های تولیدی در آمریکا تبدیل شده است. به خصوص که استفاده از این دانشجویان که به اصطلاح برای آشنایی با فرهنگ آمریکا اجازه ورود به آنها داده شده است به کارخانه های مختلف آمریکایی امکان استفاده از معافیت های مالیاتی قابل توجه هم می دهد. این کارخانجات در حالیکه به بهانه خدمت به آشنایی دانشجویان خارجی با فرهنگ آمریکا از معافیت های مالیاتی سود می برند که عملاً با سوءاستفاده از این نیروی کار ارزان آنان را به برده های مزدی خویش تبدیل کرده اند. البته به بالا گرفتن اعتراض این جوانان، شرکت "هرشیز" که می دید برستیژ اش در شیرین کردن کام جهان به خطر افتاده است به عذر بدتر از گناه توسل جسته و با این ادعا که این دانشجویان در استخدام این شرکت نبوده و از طریق شرکتی دیگر بطور قراردادی در "هرشیز" به کار گمارده شده اند، از خود سلب مسئولیت نمود! سلب مسئولیتی که فاقد هر گونه ارزشی می باشد. شرکت "هرشیز" در شرایطی جهت سلب مسئولیت از خود به چنین توجیهات مسخره ای متوسل شده که طبق گزارش آسوشیتد پرس، اداره مهاجرت آمریکا در تحقیقی که در دسامبر سال گذشته منتشر نموده است موارد متعددی از تخلفات گوناگون شرکت های آمریکایی در رابطه با دانشجویان خارجی را ذکر کرده و نشان داده که بسیاری از این دانشجویان مورد آسیب های اجتماعی قرار گرفته، پاسپورت های آنها دزدیده شده و در مواردی تبدیل به برده های جنسی شده اند! واقیبتی که بروشنی نشان می دهد چگونه وزارت خارجه آمریکا تحت پوشش آشنایی با فرهنگ آمریکا با صدور ویزای "جی ۱" ورود نیروی کار ارزان برای کارفرمایان آمریکایی را تسهیل نموده و نقش خود را در دفاع از نظم سرمایه دارانه حاکم و ترویج فرهنگ واقعی سرمایه داران این کشور اجرا می کند. نظمی که وقتی به آن نظر می اندازیم متوجه می شویم که در چارچوب آن جانی نیست که شاهد حق کشی ها و جنایاتی از این دست در حق محرومان جهان نباشیم. این واقیعت یکبار دیگر نشان می دهد رهائی کارگران به ناپودی این نظم ظالمانه وابسته می باشد. با توجه به بحرانهای رو برشد نظام سرمایه داری و رشد روز افزون اعتراضات و مبارزات کارگران در سراسر جهان با قطعیت می توان گفت که: دیر نیست دور نیست روز رستاخیز خلق های در بند جهان. سارا نیکو ۲۴ آگوست ۲۰۱۱

## طغیان جوانان انگلستان و

### خیمه شب بازان جمهوری اسلامی

طغیان جوانان انگلستان که در چند روز گذشته با تجمع در خیابانها و مقابله با پلیس خشم خود را به ویژه از خشونت های اخیر پلیس به نمایش گذاشتند، در اینجا و آنجا واکنش های گوناگونی را به بار آورد. این طغیان بار دیگر به سردمداران جمهوری اسلامی فرصت جدیدی داد تا خود را مضحکه عام و خاص کنند. به راستی آیا می توان این توصیه احمدی نژاد به دولت انگلستان را چیزی جز وفاحتی غیرقابل انکار تلقی کرد که در شرایطی که با خشونت تمام مطالبات توده های تحت ستم ایران را سرکوب می کند، رو به اربابان خود در انگلستان کرده و می گوید: "به دولت مردان انگلستان توصیه می کنم حرف ملت خود را بشنوند و مطالبات آنها را بپذیرند؟" آیا می توان پیشنهاد "سردار" محمدرضا نقدی فرمانده سازمان بسیج مستضعفین را در رابطه با اعزام بسیجیان به انگلستان آن هم به عنوان "پاسدار صلح" را شنید و بخندید؟ بگذارید قبل از ادامه مطلب حرف این "سردار اسلام" را در این رابطه با هم مرور کنیم: "سازمان بسیج آماده است تعدادی از گردان های عاشورا و الزهرا (س) را به عنوان نیروی پاسدار صلح و حائل میان نیروهای سرکوبگر رژیم پادشاهی و مردم انگلیس به لندن، لیورپول و بیرمنگام اعزام کند تا ناظر بر اجرای حقوق بشر و به عنوان نیروی بازدارنده از اعمال خشونت انجام وظیفه کند."

به راستی فرد بیداری را می شناسید که این چرندیات را بشنود و خنده اش نگیرد و به عقل نداشته این "سردار" متجاوز" اسلام شک نکند؟ البته این چرندیات تنها در رابطه با شورش جوانان انگلستان نیست که طرح می شوند، اگر تاریخ سراسر دروغ و فریب این رژیم را مرور کنید می بینید که این تاریخ سرشار از همین چرندیات و حرف های بی ارزش است؛ پاره هایی که نشان می دهند یکی از ویژگی های سردمداران فریبکار جمهوری اسلامی عادت ترک نشدنی آنها در مضحکه ساختن خود در افکار عمومی می باشد. برای نمونه تا مردم تونس و مصر و ... بر علیه استثمار و ستم امپریالیستها و دیکتاتورهای دست نشانده آنها به پا خاستند، سردمداران جمهوری اسلامی این خیزش را به حساب "بیداری اسلامی" و ادامه "انقلاب اسلامی" گذاشتند در حالیکه همه شاهد بوده ایم که اتفاقاً اکثریت مردم در بیشتر کشورهای عربی گرایشی به "جریانات اسلامی" نشان نمی دهند. اما جالب است که زمانی که آتشی که با خیزش مردم تونس شعله کشید، به سوریه هم رسید و مردم در خیابانها بر علیه دیکتاتور این کشور، بنشار آمد، که پار و متحد جمهوری اسلامی است به اعتراض برخاستند، سردمداران جمهوری اسلامی به ناگاه گویی "بیداری اسلامی" مردم در کشورهای عربی را در تمامیت آن فراموش کرده و مبارزات مردم سوریه را به حساب توطئه های دستگاه های جاسوسی آمریکا و اسرائیل گذاشتند. گر چه روشن است که کسی برای این اراجیف تره هم خرد نمی کند و محل مصرف چنین خزعلاتی در صفوف همان بسیجی هائی است که "سردار" نقدی پیشنهاد اعزامشان به انگلستان را داده است، اما شکی نیست که اربابان انگلیسی جمهوری اسلامی با شنیدن این پیشنهادها بیشتر از همه به خنده می افتند و به همدیگر خواهند گفت که نکند با بسته شدن کهریزک "سرداران" سپاه فصد دارند آنرا برای ما در لندن بر پا سازند! و هر چه بیشتر به ریش نداشته "سردار" "متجاوز" اسلام خواهند خندید که از قرار هنوز نمی داند که پلیس انگلستان از "راه چاره" های او به خوبی آگاهی داشته و دست امثال وی را در به اجراء آوردن این "راه چاره" ها از پشت بسته است؛ چرا که بر اساس گزارشات سازمانهای مدافع حقوق بشر در چند سال گذشته تنها حدود ۲۰۰ نفر در بازداشتگاه های پلیس این کشور کشته شده اند!

البته احتمالاً اربابان "سردار" اسلام به وی نخواهند گفت که اتفاقاً آنچه جرعه طغیان اخیر جوانان در انگلستان را زد کشته شدن جوان سپاه پوستی به نام "مارک داگان" در روز روشن در یکی از خیابانهای شمال لندن به وسیله پلیس انگلستان بود. پلیس در شرایطی به وی شلیک نمود که او را روی زمین دراز کرده و امکان هر مانوری را از وی گرفته بود! آیا با این همه لازم است که به "سرداران" "پاسداران صلح" که خون جوانان ما از دستانشان جاری است گفت که زیاد به خود نبالید، آنچه شما در این ۲۲ سال بر سر مردم ما آورده اید قرن هاست که "بزرگ ترانتان" در انگلستان بر سر مردم جهان آورده اند.



صحنه ای از تظاهرات مردمی بر علیه رژیم وابسته شاه در مرداد سال ۱۳۴۲

## پیام به مناسبت حمله رژیم جمهوری اسلامی به کردستان در مرداد ۱۳۵۸

در تاریخ حیات جمهوری اسلامی و پیکار عادلانه مردم ما بر علیه این رژیم سرکوبگر، مبارزات دلاورانه خلق کرد جایگاه ویژه ای دارد. مقاومت مسلحانه خلق کرد، از همان اولین ماه های یورش رژیم جمهوری اسلامی برای بازپس گیری دستاوردهای جنبش ضد امپریالیستی-دمکراتیک کارگران و خلفایک تحت ستم ایران، یکی از مهمترین عوامل افشای چهره ضد خلقی جنایتکاران حاکم و آگاهی مردم از ماهیت ضد انقلابی جمهوری اسلامی بود. مبارزات خلق کرد از اولین روزهای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، این رژیم را مجبور ساخت تا از زبان ولی فقیه و رهبر جنایتکار خود، یعنی خمینی، بر علیه خلق کرد "اعلام جهاد" کند. خمینی، که حتی جنایتکار نامیدنش توهین به کلمه جنایتکار است در شرایطی بر علیه خلق کرد در ۲۸ مرداد سال ۵۸ اعلام جهاد نمود، که در جریان انقلاب مردم ما بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، هیچگاه و حتی در روزهای قیام پرشکوه ۲۱ و ۲۲ بهمن که توده ها مستقلاً برای سرنگونی آن رژیم اسلحه در دست گرفته بودند، جرات اعلام اعلام جهاد نداشت. ولی در مرداد ماه سال ۵۸ او و رژیمش با اعلام جهاد بر علیه خلق ستمدیده کرد، خصومت و کینه شدید طبقاتی خود بر علیه این خلق مبارز و فرزندان انقلابیش را به نمایش گذاردند. اعلام جهاد بر علیه خلق کرد، معنایی جز لشکرکشی ارتش ضد خلقی شاهنشاهی و گسیل دسته های اوباش و پاسداران جمهوری اسلامی برای به خاک و خون کشیدن هستی زحمتکشان کردستان و در هم شکستن و تسلیم آنها در مقابل اراده رژیم تازه به قدرت رسیده نداشت. اما مقاومت دلاورانه خلق کرد و پیشمرگان قهرمانش در مقابل هجوم وحشیانه رژیم، نقشه های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را نقش بر آب کرد و خمینی سرانجام مجبور شد فریبکارانه از قبول "مذاکره" دم رده و اجبارا پای میز مذاکره با نمایندگان خلق کرد بنشیند. اعلام جهاد خمینی و رژیم جمهوری اسلامی بر علیه خلق کرد در مرداد ۱۳۵۸ از نظر تاریخی یادآور کودتای ۲۸ مرداد آمریکا و انگلیس در سال ۱۳۳۲ بر علیه مردم تحت ستم ما بود. این دولت‌های امپریالیستی در سال ۱۳۳۲ با توسل به گسیل ارتش آمریکایی ایران به خیابانها و با استفاده از حمایت روحانیون مرتجع و اراذل و اوباش آنها، دولت ملی مصدق را سرنگون و جنبش آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی مردم ما را مورد تعرض وحشیانه خود قرار دادند. ۲۶ سال پس از آن رویداد خونین و ضد انقلابی، خمینی جنایتکار با اعلام جهاد و لشکرکشی و قتل عام مردم کردستان می خواست همان هدف ضد خلقی یعنی سرکوب انقلاب مردم ایران، که جنبش خلق کرد جزء جدایی ناپذیر آن بود را عملی سازد. اما نقشه این جنایت ننگین در اثر مقاومت حماسی خلق کرد پیشمرگان قهرمانش اش با فصاحت تمام شکست خورد و تو دهنی محکمی به خمینی و دار و دسته اش زد. بطوریکه در آن سالها، کردستان، بحق "سنگر آزادگان" و "سنگر انقلاب ایران" نام گرفت. این تجربه با سرعتی شگرف به همه مردم ایران نشان داد که جمهوری اسلامی رژیمی ضد مردمی و سرکوبگر است که بدون نابودی آن از آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت خیری نخواهد بود. تجربه ای که در طول دوران ۲۲ ساله حیات ضد خلقی جمهوری اسلامی خود را در تمام عرصه های حاکمیت این رژیم نشان داد. این تجربه امروز نیز باید راهنمای همه نیروهای سیاسی مبارز قرار بگیرد که بدون نابودی قهر آمیز جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های درونیش، از آزادی، برابری، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت برای توده های ستمدیده ما خبری نخواهد بود. چریکهای فدایی خلق ایران با تاکید بر این تجربه تاریخی که خون پاک هزاران فرزند انقلابی و ازجمله خون پاک پیشمرگان مبارز خلق کرد پشتوانه آن است، همه نیروهای انقلابی را به اتحاد در صفوفی هر چه فشرده تر برای تشدید مبارزه به منظور سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی دعوت می کنند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی می جنگد!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در کانادا- ۲۰ اگوست ۲۰۱۱

پیام فوق، توسط فعالین سازمان در جلسه ای که کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در تورنتو تشکیل داد خوانده شد.

۲۸ مرداد سالگرد کودتای ننگین امپریالیستی بر علیه دولت ملی مصدق و توده های تحت ستم ایران است. ۵۸ سال پیش در چنین روزی ارتش انگلیس-آمریکا ساخته حکومت دست نشاند شاه، با کودتایی که اربابان وی طراحی کرده بودند، دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون نموده و مزدور سرسپرده خویش یعنی شاه فراری را به قدرت بازگرداندند. این کودتا سر آغاز یکی از سیاهترین دوره های زندگی مردم زحمتکش ما بود. که سرانجام با رشد مبارزه و با پاکبازی جنبش مسلحانه و با فداکاریهای ارزنده نسلی از پاکباخته ترین فرزندان خلقهای تحت ستم ایران یعنی چریکهای فدایی و مجاهدین خلق پاسخ شایسته گرفت. در سالگرد این جنایت بزرگ بگوئیم تا با شعار مرگ بر امپریالیسم و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم! یاد تمامی توده های مبارز و آگاه که در جریان این کودتای ضد خلقی جان باختند را با تداوم مبارزه بر علیه سلطه ضد خلقی امپریالیسم و سگان زنجیریش در ایران پاس داریم!

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!